

۱۸ تیر و تفاوت رسانه های داخلی و خارجی رژیم!



این تصویر از تظاهرات مردم علیه کودتای انتخاباتی در سایت پرس تی وی آمده است
برگرفته از سایت روشنگری
بقیه در صفحه ۶

پاکستان: "ویتنام اوپاما"

یونس پارسا بنجاب
بقیه در صفحه ۱۳

۱۸ تیر باشکوه!

نشریه دانشجویی بذر
بقیه در صفحه ۱۱

فراخوان اضطراری

درباره‌ی وضعیت نگران کننده‌ی بازداشت شدگان اخیر و همه‌ی زندانیان سیاسی در ایران
کانون روزنامه نگاران و نویسندگان برای آزادی
بقیه در صفحه ۵

هشدار!

نامه تعدادی از زندانیان سیاسی سابق
به مجامع بین المللی

سایت خبری اندیشه
بقیه در صفحه ۱۲

بیانیه هیئت اجرایی سازمان

شکستن دیوار های ترس

بزرگداشت ۱۸ تیر، قیام پر شکوه دانشجویان
بقیه در صفحه ۲

رویارویی ولی فقیه

با جنبش اعتراضی اخیر در ایران!

احمد نوین



احمد نوین

بقیه در صفحه ۲

و بار دیگر فریاد رسای "مرگ بر"

دیکتاتور" در سالگرد ۱۸ تیر

بقیه در صفحه ۵

کودتای انتخاباتی رژیم:

پیروزی نظامی، شکست سیاسی

سوسن آرام
بقیه در صفحه ۷

در دهمین سالگرد ۱۸ تیر

آزادی فوری زندانیان سیاسی را

به حکومت اسلامی تحمیل کنیم!

کانون نویسندگان ایران(در تبعید)
بقیه در صفحه ۱۲

بیانیه هیئت اجرایی سازمان شکستن دیوار های ترس

بزرگداشت ۱۸ تیر، قیام پر شکوه دانشجویان

برای یک رژیم فاشیستی مثل جمهوری اسلامی فاجعه آن روزی است که مردم دیگر نترسند. از بسیجی و لباس شخصی و گارد مزدور ضد شورش و سپاهی و پلیس آشکار و مخفی و باتون و جاقو و گاز اشک آور و رفتن به زندان و شکنجه شدن و اقرار اجباری و از دست دادن کار و شغل و کاسبی و شعله های آتش جهنم و غیره نترسند. برای رژیم جمهوری اسلامی پنج شنبه ۱۸ تیر ۱۳۸۸ چنین روزی بود. علیرغم تمام خون هایی که به ناحق در ۳ هفته پس از انتخابات سراسر تقلبشان ریختند؛ علیرغم تمام عریده های ولی فقیه ارتجاع و تهدید های استنادار تهران، مرتضی تمدن در له کردن تظاهر کنندگان؛ مردم دوباره از خانه ها بیرون آمده و باتجمعات و شعار های ابتکاری شان خیابان ها را به تصرف خود درآوردند. درود های گرم ما بر این مردم دلیر و شجاع، افتخار و پیروزی از آنتشان باد و ذلت و ننگ ابدی بر رژیم سیاه کاری که برای حفظ خود بهترین جوانان ما را به خاک و خون می کشد، و با استفاده از تمام امکانات تبلیغاتی دروغ و شایعه پخش می کند.

شهر ها را به سربازخانه تبدیل کرده اند. یک حالت حکومت نظامی غیر رسمی است. با این همه توده های مردم از هر فرصتی برای انفجار اجتماعی استفاده می کنند. در بزرگداشت دهمین سالروز قیام دانشجویان در تیر ماه ۱۳۷۸، مردم معترض خیابان ها را فتح کردند. تظاهر کنندگان در شعار های خود خواهان آزادی زندانیان سیاسی و بر قراری آزادی های دموکراتیک در جامعه بودند. گذشته از آن دسته از شعار هایی که مثل همیشه احمدی نژاد را خوار و حقیر می کرد این بار با توجه به شایعاتی که در مورد دخالت فعال مجتبی خامنه ای فرزند ولی فقیه و از رهبران انصار حزب الله و بسیج در توطئه کودتا و به ارث بردن مقام ولایت انتشار یافته بود او نیز بطور علنی و مشخص مورد حمله بود. شعار "مجتبی بمیری رهبری را نبینی" به شعار "مرگ بر دیکتاتور" اضافه شده بود. در گزارش هایی که از صحنه های تظاهرات نقل شده آمده است که مزدوران رژیم طبق معمول با وحشیگری به مردم حمله می کردند و به زن و پیر و جوان رحم نمی کردند. اما نکته بسیار جالب در این گزارش ها تلاش های شجاعانه مردم برای آزادی دستگیر شدگان و فراری دادن مزدوران بوده است.

سازمان ما از تمام نیرو های مترقی، اتحادیه های کارگری، سازمان های حقوق بشری، تشکل های مدافع حقوق زنان، دانشگاهیان و نویسندگان و هنرمندان در سراسر جهان می خواهد از مبارزه مردم ایران با رژیم فاشیستی جمهوری اسلامی حمایت کرده دولت های خود را در قطع رابطه با این رژیم ضد بشری زیر فشار قرار دهند. جمهوری اسلامی بیش از هر زمان دیگری بی آبرو شده است. در حمایت همه جانبه از مبارزات بر حق مردم ایران بکوشیم و به رژیم مجال ترمیم چهره زخم خورده اش را ندهیم.

سرنگون باد جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی

زنده باد سوسیالیسم

هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۱۹ تیر ۱۳۸۸

رویارویی ولی فقیه با جنبش اعتراضی اخیر در ایران!

احمد نوین

سی سال است که زمامداران جمهوری اسلامی ایران بر سرنوشت مردم کشور حاکم شده اند و از این پایگاه به تشنجات منطقه ای و جهانی دامن میزنند. قبل از آن مردم ستمدیده ایران و در رأس آنان کارگران و دیگر مزدبگیران و محرومان جامعه در نبردی انقلابی با رژیم مستمگر شاه، با توسل به اعتراضات، تظاهرات و اعتصابات گسترده توانستند با متوقف نمودن چرخ تولید، رژیم سلطنتی را در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به زباله دان تاریخ رهسپار نمایند.

در آن دوران، بسیاری از مردم فریفته این شعار شده بودند که "دیو چو بیرون رود، فرشته در آید". لذا، با فرار محمد رضا شاه از ایران و سرنگونی رژیم سلطنتی، آرزو داشتند در نظامی که روح الله خمینی وعده آنرا میداد، بتوانند به زندگی متمدنانه و در خور حرمت انسانی دست یابند. آن مردمان شفیقه رهبر بلامنازع، بعلت آنکه از گسترش سازماندهی مبارزات توده ای و اداره کشورشان با تکیه به نیروی خودشان غفلت نمودند و ساده لوحانه اداره و رهبری انقلابی را که با جان فشانی های فراوان ممکن و میسر گردانیده بودند، به روحانیت و در رأس آن به روح الله خمینی سپردند، آن بر سرشان آمد که دیدند و دیدیم. در این غفلت و سپردن قدرت به آن "ناجی"، اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران، سهم بردند. اکنون سه دهه از خوش باوری ها نسبت به رهبر بلامنازع انقلاب - خمینی جلد - گذشته است و بهای این خوش باوری های اولیه را، خود این مردم - نه فقط خود آنان که نسل های بعدی نیز - با گوشت و پوست خود پرداخته اند و همچنان میپردازند.

اکنون بیش از سی سال از آن روزها گذشته است. سی سال است که زنان، کارگران، زحمتکشان، جوانان، سالمندان، دانشجویان، معلمان، نویسندگان، خبرنگاران، هنرمندان، ملیتهای ساکن ایران و ... زخمهای التیام نیافته متعددی بر پیکر خویش حمل میکنند. زخمهایی که همچنان از آنها خون میچکد. در پیداری این زخمها، همه جناح های رنگارنگ رژیم جمهوری اسلامی ایران، سهم داشته اند. کسانی بیشتر و کسانی کمتر. اما، همگی از جمله مجرماتی هستند که "شایسته" گی دارند که در جایگاه متهمین به جنایت بر علیه بشریت، بنشینند.

لیست جنایات سردمداران رژیم جمهوری اسلامی ایران بسیار طولانی است و لذا تنها به معدودی از این جنایات اشاره میکنم:

سرکوب زنان از جمله اجرای حکم سنگسار و تحمیل آپارتاید جنسی بر آنها، سرکوب مردم حق طلب در ترکمن صحرا، در خوزستان، در کردستان، آذربایجان، بلوچستان و سرکوب دانشجویان و جوانان بویژه در تیر ماه ۱۳۷۸، سرکوب های دهشتناک در سال ۱۳۶۰ و بویژه کشتار جمعی زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷، سرکوب روزنامه نگاران، شعرا، نویسندگان و دیگر مخالفان سیاسی رژیم و بویژه قتل های زنجیره ای در سال ۱۳۷۶، سرکوب مداوم فعالین کارگری و مبارزات بحق کارگران و برسمیت نشناختن حق اعتصاب و حق ایجاد تشکل مستقل کارگری از جمله سرکوب سندیکای کارگران شرکت واحد تهران و حومه و سرکوب سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه، ایجاد رعب و وحشت در جامعه با توسل به شکنجه زندانیان سیاسی و فعالین اجتماعی و اجرای پروژه "تامین امنیت اجتماعی"، اجرای احکام اعدام و ضرب و شتم مردم در ملاء عام و ... بعنوان مشت نمونه خروار، نمونه هائی از سبیت رژیم جمهوری اسلامی در سه دهه از حاکمیت آن بر کشور ما است.

اما، تمامی این سرکوب ها و اعمال خفقان ها نتوانسته اند اراده تزلزل ناپذیر مردمان حق طلب را، در مقاومت و مقابله با رژیم در هم بشکنند. مردم از هر فرصتی هرچند ناچیز و یا از هر شکافی در بالا سود جسته اند تا به سنگربندی هایشان در مقابل این رژیم استحکام بخشند. هر کجا که مردم امکان یافته اند، پای در میدان مبارزه گذاشته اند و غالباً با توسل به خواست های بلا واسطه شان، صدای اعتراض و مخالفتشان با رژیم را در فضای خفقان زده کشور طنین افکنده اند و شان را بگوش مردم آزادخواه جهان رسانیده اند.

اما، این صدا های اعتراض برای آنکه بتوانند علاوه بر بصدا در آوردن ناقوس مرگ رژیم، قادر گردند که پایه های رژیم ولایت فقیه را از ریشه برکنند، و بر ویرانه های جمهوری اسلامی، نظامی مردمی، آزادخواه و برابری طلب را بنا کنند، نیاز مندند که قاطعانه سازمان یافته و سراسری



گردند و علاوه بر این ها، بتوانند مستقل از این و با آن جناح رژیم و قدرت های امپریالیستی، متکی بر خود تفکر و عمل نمایند. متأسفانه در طول سی سال گذشته - طبعاً قبل از آن نیز - مردم ایران و بویژه اکثریت قاطع آنان - کارگران و زحمتکشان - نتوانسته اند آنچنان سازمان یابند که قادر گردند استمرار مبارزه شان تا پیروزی را، تضمین نمایند.

این پراکندگی در صفوف طبقه بالنده اجتماع باعث شده است که مردم ناراضی، هرگاه به سد ارتجاع حاکم و نیروهای متمرکز آن برخورد میکنند، پس از مبارزات و مقاومت ها، ناچار شده اند، عقب نشینی بکنند. هر چند که پس از هر عقب نشینی، با توسل به آموزش ها و درس های آن مقاومت و با انباشت کینه هایشان، در دوره های بعدی، با شدت بیشتری پای بمیدان مبارزه گذاشته اند.

اما، از آنجا که مردم بی سلاح در مقابل دشمن مسلح و متمرکز، عموماً قادر نمیشوند به پایداریشان استمرار و گسترش بختند، لذا، در این رویارویی ها و نبرد های نابرابر، دشمنان مردم توانسته اند بار دیگر موقعیت شان را حفظ نموده و حیات جمهوری اسلامی را تداوم دهند.

تاریخ مبارزات طبقه کارگر در جهان به روشنی نشان داده است که تا زمانی که کارگران و زحمتکشان نتوانند تشکیلات و تاکتیک های خودشان را سازمان دهند، یا دو ائتلافی مواجه خواهند شد :

الف : در هم شکسته شوند و تا فرصت بعدی، میدان را برای تاخت و تاز به دشمن (سرمایه داران اعم از مکل، معمم - علی رغم آنکه بومی و یا جهانی باشند) واگذار نمایند.

ب : ناگزیر گردند با استفاده از چتر " حمایتی " این و یا آن بخش از طبقه حاکم (و یا جناحی از حاکمان که خود در تنگنا قرار گرفته و به ناگزیر به سپر توده های حق طلب تبدیل شده اند) به پایداریشان ادامه دهند.

حاصل کار در وضعیت اول (الف) روشن است. اما، در مورد وضعیت دوم (ب) یعنی " سپر " کردن بخشی از طبقه حاکمه، هر چند که در مواردی تا مدتی میتواند از شدت ضربات وارد بکاهد، ولی ، تجربه تاریخ نشان داده است که این تاکتیک تا زمانی که جناح های رنگارنگ طبقه حاکم نتوانسته اند اختلافاتشان را سر و سامان بدهند، اینجا و آنجا میتوانند در استمرار مبارزه شان مفید واقع شود.

در اینجا نباید از یک حقیقت غافل شد. این " سپر " ها که توسط مردم در مقابله با قدرت فائده به کار گرفته میشوند، ابزار بی جان نیستند. هسته مرکزی این " سپر " ها ، منافی جدا از کل طبقه حاکمه (سرمایه داری) ندارند.

درست است که در مقاطعی این جناح و یا آن جناح از طبقه حاکم، در دفاع از منافع اخص خود، در مخالفت با حاکمیت " لباس رزم " بر تن میکنند، اما، نباید فراموش کرد که این " جنگجویان " اگر هم بخواهند کاری انجام دهند، به نفع خودشان انجام خواهند داد. این " سپر " ها ، هرگز مجانی ، کاری برای مردم انجام نخواهند داد.

اگر کارگران و زحمتکشان و دیگر ستمدیدگان - اکثریت قریب به اتفاق مردم کشور - نتوانند با استفاده از فرصت های پیش آمده در رابطه با سازمان یافته گی خودشان قدم های سازنده بردارند، اگر نتوانند " توپ " را به زمین بازی خودشان بیاورند، اگر تاکتیک هانی را برگزینند که استمرار مبارزه را تامین نماید، اگر بگونه ای عمل ننمایند که توسل به نقاط قوتشان استمرار مبارزه را تامین نمایند، اگر قادر نشوند که این جنبش اعتراضی را به جنبش مستقل آگاهانه اکثریت عظیم خود مردم تبدیل نمایند، آنگاه، در پایان مناقشات مابین بالایی ها باید بدانند که سرشان کلاه خواهد رفت و در پس این درگیری ها، نه خود آنها، که دیگران سرنوشت شان را رقم خواهند زد.

موضوع این نیست که مردم نباید از این فرصت ها، استفاده بهینه بنمایند. موضوع این است که اگر توده های بیجان آمده تنها به تاکتیک استفاده از شکاف مابین بالایی ها بسنده نمایند، اگر تنها با تاکتیک های این و یا آن جناح ناراضی نظام خود را هماهنگ نمایند و از پیش کشیدن تاکتیک هانی که نقاط قوت خودشان را توان می بخشد و انسجام آنان و امکان تداوم مقاومت و مبارزه شان را باعث میشود، غفلت نمایند، نباید انتظار داشته باشند که در پایان مناقشات میتوانند شاهد پیروزی را در آغوش بگیرند. هرگز اتفاق نیافتاده است که دیگرانی بیابند و کار ما را انجام دهند. این امر مهمی است که غفلت از آن میتواند خسارات جانگداه بر مبارزات و مبارزان محمل نماید.

در عرض 30 سال گذشته و در حاکمیت جمهوری اسلامی (و حتی قبل از آن و در زمان رژیم سلطنتی سابق هم) به کرات اتفاق افتاده است که توده ناراضی مردم [که تا کنون موفق نشده اند به سازمان یافته گی در

سراسر کشور و در همه مراکز کار نائل آیند] با استفاده از شکاف در میان بالایی ها، در نافرمانیهای مدنی و مقابله با حاکمیت، سود جسته اند. اما، هر بار نیز پس از آنکه بالایی ها نتوانستند شکاف را پر نمایند و یکدست در مقابل مردم صف آرایی نمایند، هزینه سازمان نیافته گی توده آزادیخواه و ناراضی را ، عموماً مبارزان و بویژه کارگران و زحمتکشان پرداخته اند.

تا کنون بعثت عدم پایداری ناراضیان درون حکومتی و تنها گذاشتن مردم، دامنه اعتراضات مردم سازمان نیافته و متکی بر اصلاح طلبان نتوانسته است، منجر به سنگر بندی های توده ای شود. در این باره نمیتوان به اصلاح طلبان خورده گرفت که چرا با بازی کردن با کارت توده ناراضی ، آنان را فرسوده میکنند و با چانه زنی در بالا، توده مردم را تنها میگذارید و شکاف های بالا را میپوشانید! اصلاح طلبان جمهوری اسلامی بارها با اعلام وفاداری به نظام و شخص رهبر، در عمل نشان داده اند که خواهان تداوم این حکومت نامردمی هستند. آنان بارها نشان داده اند که آگاهند که منافع پایه ای آنان در ادامه حیات این رژیم است و اصلاحات آنها، تامین منافع بیشتر خودشان را نشانه گرفته است. علت اصلی همانگونه که مورد اشاره قرار گرفت عدم وجود سازمان سراسری و مستقل و متکی به خود مردم اعم از کارگران، زحمتکشان، زنان، جوانان و ... و هماهنگی آنان در سطح کشوری است.

قبل از برگزاری "انتخابات" دوره دهم ریاست جمهوری، نفرت های انباشته شده از بی عدالتی های نظام، نشانه هانی از آمادگی عکس العمل های مردم در رابطه با نتایجی که مطلوب ولی فقیه باشد از خود بروز داده بود. بخش قابل توجه ای از مردم برای تقابل با هوا و هوس های رهبر نظام که محمود احمدی نژاد را برای کسب مقام ریاست جمهوری مطلوب تشخیص داده بود، آماده میشدند که به کاندید رقیب - میرحسین موسوی - رأی بدهند. اغلب این رأی دهندگان امیدوار بودند که انبوه آراء آنان و احراز بیشترین رأی از جانب میرحسین موسوی، از دست زدن ولی فقیه و عمله و اکره او به قلب های بزرگ، جلوگیری نماید. اما، تجربه نشان داده است که هوا و هوس های رهبر نظام - علی خامنه ای- را حتی کسانی را که از غریبان نظارت استصوابی شورای نگهبان نیز گذشته اند نیز، تخفیف نخواهند داد.

این بار نیز علیرغم آنچه شواهد و قرائن نشان میدهد که میرحسین موسوی برنده بازی انتخاباتی خواهد بوده ، بنا بر خواست رهبر نظام میرحسین موسوی بازنده و محمود احمدی نژاد را برنده اعلام نمودند. مردم ناراضی از نظام ولایت فقیه، نه از " حب علی " که از " بغض معاویه " در صفوف بهم فشرده بخیابانها ریختند و خواستار ابطال "انتخابات" و برسمیت شناخته شدن میرحسین موسوی بعنوان برنده "انتخابات" شدند.

مقاومت و پیگیری میرحسین موسوی در مقابل ولی فقیه و شورای نگهبان - از آنجا که خشم و نفرت انباشته شده مردم بر علیه ولی فقیه و نظامش بی پایان بود - باعث شد که معترضین به نتایج "انتخابات" در ابعاد میلیونی به خیابانها ریخته و با فریاد های " مرگ بر دیکتاتور "، " کشته ندادیم که سازش کنیم "، " ما بی شماریم " و " دولت جنایت میکند، رهبر حمایت میکند " و ... جنبش اعتراضی شان بر علیه تقلبات "انتخابات"ی را به خواست برکناری دیکتاتور بدل نمایند. خواستی که با توجه به شرایط داخل کشور و درندگی نیروهای رنگارنگ سرکوب رژیم، همطراز خواست نابودی نظام ولایت فقیه است.

گسترده گی این اعتراضات و رادیکالیسم نهفته در این مقاومت توده ای آنچنان ولی فقیه را بلرزه درآورد که او برای حفظ موقعیت بلامنازع اش، تمام ادعاهای پوچ اش مبنی بر وفاداری مردم به نظام را بکناری نهاد و صفوف میلیونی مردم معترض و حق طلب را آلت دست قدرت های خارجی خواند و بار دیگر نقاب از چهر برداشت و بی ردا و پوشش بمیدان آمد و نیروهای سرکوبگرش را به خیابانها و میدانی شهرها اعزام نمود و دست در خون مردم کرد.

پس از اعلام نتایج " انتخاب " رئیس جمهور توسط علی خامنه ای، معترضین به دیکتاتور که در صفوف بهم فشرده میلیونی به خیابانهای تهران آمدند - نمایشی از قدرت توده ای که پس از انقلاب 22 بهمن 1357 تا کنون بی نظیر بود - و از آنجا که به ابعاد سبعیت رژیم آگاه بودند و میدانستند که پنجه های خونین عوامل سرکوبگر رژیم به فرمان رهبرشان، در پی فرصتی است که پیکرهای آنان را در هم برد، در سرزمین استبداد زده ما با متانت ، خویشن داری و نظمی کم نظیر ، با شعار های کوبنده نظم ولایتی و " دیرک خیمه نظام " را مورد هدف قرار دادند.

این نمایش قدرت توده ای که میرفت در ابعادی وسیعتر در سراسر ایران (اصفهان، شیراز، تبریز) پایه های لرزان رژیم اسلامی را بلرزده در آورد، آنچنان آرامش حاکمیت را بهم زد که بفرمان مستقیم خامنه ای برای خاموش کردن صدای حق طلبانه مردم، نیروهای وفادار به " مقام معظم رهبری " از انجام هیچ جنایتی در رابطه با معترضین خودداری نمودند. حاصل سرکوب های تانکونی رژیم، دهها کشته، چندین صد نفر زخمی و چند هزار بازداشتی است. تداوم مقاومت مردم و تداوم و تشدید سرکوب از جانب حکومت نشان میدهد که راه پیش روی مردم طولانی، بسیار ناهموار و همراه اشک و خون خواهد بود. در همین مدت کوتاه نیز مردم دیدند که نجات دهنده ای در کار نیست و آنان برای رهایی از مذلت نظام جمهوری اسلامی و دست یابی به آزادی و برابری ناچارند که تنها و تنها به نیروی خودشان متکی باشند و خودشان سرنوشت خودشان را رقم بزنند.

تحركات توده ای مردم به افکار عمومی خاطر نشان مینماید که مردم برای رسیدن به آزادی و برابری و باز پس گرفتن حق تعیین سرنوشتشان، تنها با تکیه به جنبش مستقل و آگاهانه اکثریت عظیم خود شان میتوانند راه گشا باشند.

تداوم حرکت های اعتراضی مردم از 23 خرداد تا 18 تیر 1388 نشان میدهد که دست آوردهای این جنبش عظیم که زلزله سیاسی نیز نام گرفته است، ماندگار خواهد ماند. این زلزله و پس لرزه های آن، شکاف درون رژیم و نهادهای حکومتی را به گونه ای ملموس در مقابل چشمان مهیوت جانیان قرارداده اند. پتانسیل موجود در این جنبش خاطر نشان میکند که این همه، تازه آغاز راه است و راهپیمایی با هدف دستیابی به حق تعیین سرنوشت توسط خود مردم، ادامه خواهد یافت. اکنون رهبر نظام نیز که شخصاً دستور سرکوب خونین مردم را صادر نموده بود، در کمال حیرت دیده است که دیگر قادر نیست که همانند گذشته، با صدور حکم حکومتی، صدای خشم و مظلومیت مردم را خفه کند. مردم با نمایش صفوف میلیون شان، بر مشروعیت این نظام تف کرده اند.

اگر قتل دهها نفر در خیابانها و دستگیری بیش از 3000 نفر از مردم توسط مزدوران رژیم، حمله به خوابگاه دانشجویان و فرستادن تک تیراندازان مسلح رژیم بر بر پشت بام ساختمانها برای شکار جوانان معترض، برگزار کردن روزمره تظاهرات خیابانی را مشکل نموده است، اما، ابتکارات مردمی از نفس نیافتاده است. مردم معترض در تاریکی شب ها فریادشان را از فراز پشت بام ها بگوش "رهبر" و مردم جهان میرسانند. با ارسال ایمیل ها، اس.ام.اس ها، یوتیوب ها، شعار نویسی روی دیوارها، پاره کردن تبلیغات دولتی، پاشیدن رنگ روی عکس خامنه ای، برگزاری تظاهرات موضعی و جنگ و گریز با نیروهای سرکوبگر، خبر از تداوم مبارزه شان میدهند. در این تداوم مبارزه دقت مردم در رابطه با محتوای شعارها هم قابل توجه است. از جمله در تظاهرات های موضعی ۱۸ تیر امسال که بمناسبت دهمین سالگرد قیام دانشجویان دانشگاه تهران در نقاط مختلف تهران برگزار شد، علاوه بر شعار های "مرگ بر دیکتاتور"، "مرگ بر خامنه ای"، شعارهای "مرگ بر استبداد"، "مرگ بر دیکتاتور"، چه شاه باشه چه دکتر"، " زیر بار ستم، نمیکنم زندگی"، " زندانی سیاسی آزاد باید گردد " نیز داده میشدند. تا کنون بیش از ۱۴۰۰ فیلم از حوادث اخیر ایران در سطح جهان پخش شده است.

پاسخ ولی فقیه به مردم، تداوم سرکوب است. اما، پاسخ مردم به او و نظامش اینست:

بیدار هر که گشت در ایران، شود به دار
بیدار و زندگانی، بی دارم آرزو است

اکنون از زندان ها و از بازداشت گاههای رژیم خبر از تداوم شکنجه های روحی و جسمی خرد کننده ای می آید. شکنجه گران سفاک نظام میخواهند با درم شکستن روحیه مقاومت و مبارزه جونی اسیرانی که در سپاهچال های رژیم به بند کشیده اند، با تهیه نمایشات اعترافات تلویزیونی، نشان دهند که قادرند هر مبارزی را از پای در آورند. مایلند که با نمایش مذبحخانه " قدر قدرتی " رژیم، در توده های بجان آمده را در جایشان میخکوب نمایند.

اگر رژیم شاه و شکنجه گران و بازجویانهاش که در مراکز آموزشی جلالان صهیونیستی موساد و دیگر حامیان بین المللی آن رژیم نظیر ایالات متحده آمریکا و ... تعلیم دیده بودند، توانستند روحیه تهاجمی و مبارزه جویانه مردم در آن دوران درهم بشکنند و تداوم حیات آن رژیم را ممکن و میسر گردانند، آنگاه، سرکوبگران این نظام و در رأس آنان علی خامنه ای نیز قادر خواهند بود که از شگرد های شکست خورده ای نظیر اعترافات تلویزیونی، بهره گیرند. همانگونه که در گذشته نیز نتوانستند.

مردمان حق طلب و بویژه کارگران و زحمتکشانشان کشور ما - اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران - با سابقه ای بیش از صد سال جنگ و گریز با رژیم های استبدادی و دیکتاتوری، صاحب گنجینه های ارزشمند از تجربیات مبارزاتی هستند و قادرند که عاقبت کمر رژیم جهل و جنون را نیز درهم بشکنند. اگر پیشروی مقاومت بشیوه اعتراضات و تظاهرات خیابانی در برخورد با سد ولایت فقیه نتواند تداوم مبارزه مردمان حق طلب را تامین کند، روی آوری کارگران و دیگر مزدبگیران تحت ستم به اعتصابات عمومی در سراسر کشور میتواند با توقف چرخ های تولید، دولت سرکوبگر را به زانو در آورد. میتوان و باید در پس هر تاکتیک مبارزاتی که کارانی اش را از دست بدهد، تاکتیک های دیگری را بکار گرفت که مردم را به سازمان یافته گی بیشتر برساند. مردم با سازمان یافتن و سراسری شدن مبارزاتشان میتوانند شیشه عمر رژیم را بر زمین بزنند.

اما در مقابل مقاومت ها و مبارزات مردم آزادیخواه و برابری طلب کشورمان، ما هم وظانفی در پیش روی خود داریم. برای ما که سرنوشتمان را با سرنوشت مردم مبارز کشورمان گره زده ایم، طبیعی است که بیش از پیش جامعه و جهانبان را با چگونگی جنایات رژیم آشنا گردانیم و در مسیر انزوی بین المللی رژیم بکوشیم. ما موظفیم که علاوه بر این ها، با تبلیغ و ترویج آموزش های مبارزاتی و انتقال تجربیات مردمان کشورهای دیگر در راه آزادی و برابری طلبی، به یاری مردم کشورمان بشتابیم. ما قادریم با تکیه بر مبارزات ترقیخواهانه مردم ایران؛ زنان، کارگران، زحمتکشانشان و تهیدستان، جوانان، دانشجویان، روزنامه نگاران، ویلاک نویسندگان و شعرا و ملیت های ساکن ایران و ... همه آزادیخواهان، تشکل های مدافع حقوق بشر و تشکل های مدافع حقوق کارگران و دیگر مزد بگیران تحت ستم را به حمایت از جنبش اعتراضی مردم ایران فرا بخوانیم.

باشد که به همت توده ها و با انزوی بیش از پیش رژیم جمهوری اسلامی ایران و پشتیبانی افکار مترقی جهانیان، رژیم اسلامی سرکوبگر و مدافع سرمایه داری حاکم بر ایران سرنگون شده و مردم ایران قادر گردند که برای ساختن جامعه ای انسانی که در آن آزادی های بی قید و شرط سیاسی برسمیت شناخته شده باشد، حق تعیین سرنوشتشان را بدست گیرند.

سرنگون باد جمهوری اسلامی ایران
زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم
19 تیر ماه 1388 - 10 ماه یولی 2009

درگیریهای شدید در میدان انقلاب و شعار مرگ بر خامنه ای

بنایه گزارش رسیده از میدان انقلاب تهران، مردم و جوانان بصورت بسیار گسترده در میدان انقلاب و خیابانهای 16 آذر و کارگر و اطراف آن تجمع کردند و با نیروهای سرکوبگر درگیر شدند. جوانان و مردم طی درگیری های که با نیروهای سرکوبگر داشتند توانستند راه را باز کنند و بسوی میدان انقلاب حرکت کنند در میدان انقلاب، 16 آذر و خیابان کارگر بیشترین تعداد جمعیت متمرکز هستند. تعداد جمعیت در آنجا به هزاران نفر می رسد و هر لحظه بر تعداد آنها افزوده می شود. درگیریها در این مناطق بسیار گسترده است و تعداد زیادی از جوانان دستگیر شدند. فقط در میدان انقلاب ساعت 19:30 در حدود 16 نفر دستگیر شدند آمار دستگیری ها بسیار زیاد است. همچنین تعداد زیادی از مردم در اثر ضربات باتوم بشدت زخمی شدند. بصورت گسترده اقدام به پرتاب گاز اشک آور و گاز فلفل می کنند. درگیریها بشدت ادامه دارد.

با هر حمله ای که توسط نیروهای سرکوبگر صورت می گیرد و جوانان دستگیر می شوند جمعیت یک صدا شعار مرگ بر خامنه ای، مرگ بر دیکتاتور را سر میدهند.

همچنین جوانان وقتی که به مقابله با نیروهای سرکوبگر بر می خیزند با شعار نترسید نترسید ما همه با هم هستیم را سر میدهند.

نیروهای تحت امر ولی فقیه علی خامنه ای، گارد ویژه، سپاه پاسداران، بسیج و لباس شخصی ها بصورت گسترده ای و بی سابقه ای در مناطق مرکزی حضور دارند و بصورت وحشیانه به مردم بی دفاع پورش می برند. بنایه گفت هی شاهدان عینی با تمام توان نیروهای خود را وارد آنجا کرده اند و همچنین به تعداد آنها افزوده می شود. ۱۸ تیر ماه ۱۳۸۸ فعالین حقوق بشر و دموکراسی در ایران

و بار دیگر فریاد رسای "مرگ بر دیکتاتور" در سالگرد ۱۸ تیر

*تجمعات اعتراضی گسترده ۱۸ تیر و تکرار شعارهایی که از زمان کودتای انتخاباتی از سوی مردم به تدریج در اجتماعات فریاد شد نشان داد که جنبش اعتراضی مردم پرتوان تر از آن است که با سرکوب وحشیانه رژیم پایان یابد و این جنبش خود را برای نبردی طولانی با دیکتاتوری آماده کرده است....

روشنگری: به دنبال دو هفته سکوت نسبی که طی آن تنها فریادهای شبانه مرگ بر دیکتاتور بر پشت بام ها و تجمعات خانواده های دستگیرشدگان در برابر زندان ها و ادامه اعتراضات ایرانیان در خارج از کشور جریان داشت در سالروز حماسه ۱۸ تیر، مردم در تهران بار دیگر به خیابان ها آمدند و عزم و اراده خود را در طرد رژیم کودتا و نفی دیکتاتوری به نمایش گذاشتند.

اهمیت اعتراضات ۱۸ تیر در آن است که این حرکت گسترده اعتراضی به دنبال سرکوب شدید و وحشیانه اعتراضات مردمی برگزار شده است و درست در حالی که در آستانه ۱۸ تیر تهران دوباره به تصرف انواع نیروهای سرکوبگر درآمد و این نیروها در مناطق حساس مستقر شدند تا جلوی هر گونه تجمعی را بگیرند.

این اعتراضات همچنین در حالی در سالگرد ۱۸ تیر از سر گرفته شد که مسوولان امنیتی و انتظامی با تهدیدهای صریح و آشکار جوانان و مردم همه تلاش خود را برای اربع مردم و جلوگیری از شکل گیری حرکت های اعتراضی صورت دادند.

تجمعات اعتراضی گسترده ۱۸ تیر و تکرار شعارهایی که از زمان کودتای انتخاباتی از سوی مردم به تدریج در اجتماعات فریاد شد نشان داد که جنبش اعتراضی مردم پرتوان تر از آن است که با سرکوب وحشیانه رژیم پایان یابد و خود را برای نبردی طولانی با دیکتاتوری آماده کرده است و با هوشیاری و خلاقیت از فرصت های اعتراض برای کنار زدن دولت نامشروع کودتایی و عقب نشاندن دیکتاتوری بهره می گیرد.

گزارشاتی که از بعد از ظهر روز پنجشنبه ۱۸ تیر به تدریج انتشار یافت، حاکی از آن است که حرکت های اعتراضی مردم در نقاط مختلف تهران صورت گرفته است. اگر چه بنا بر همین گزارش ها حضور جوانان در میدان انقلاب، خیابانهای ۱۶ آذر و کارگر و اطراف آن وسیع تر و چشمگیر تر بوده و گزارش هایی از درگیری با بسیجی ها و نیروهای لباس شخصی گزارش شده است.

نیروهای سرکوب رژیم با باتوم و گاز اشک آور و گاز اسپری به جوانان و زنان حمله ور شدند.

شعارهای اعتراضات امروز: "مرگ بر دیکتاتور"، "نترسید نترسید، ما همه با هم هستیم"، "مجتبی بمیری رهبری را نبینی"، "مرگ بر خامنه ای"، "یا حسین، میر حسین"، "ای دولت کودتا استعفا، استعفا" و همچنین تکرار بازتنظیم شده شعار معروف مرگ بر شاه در دوره انقلاب بهمن با مطلع "محمود خانن" به جای "ای شاه خانن"، ایرانی می میرد، ذلت نمی پذیرد" ای ملت آزاده! حمایت! حمایت" بوده است.

در یکی گزارش های دریافتی روشنگری آمده است: "هم اینک فریادهای الله و اکبر در تمام پشت بام های تهران شنیده می شود و حتا افرادی که در تظاهرات امروز مورد ضرب و جرح قرار گرفته اند پر توان تر از همیشه فریاد می زدند. یک شعار جالب توجه از امشب روی بام ها شنیده می شد که مستقیماً رهبر کودتا را هدف قرار می داد. آن شعار این بود: مجتبی، بمیری، رهبری را نبینی؛

گفتنی است مردم در تقاطع خیابان ولی عصر (مصدق) با انقلاب حضور چشمگیر داشتند و همچنین نیروهای نظامی حکومت نیز که این مساله منجر به درگیری و مجروح شدن تنی چند از مردم کشورمان شد. رانندگان اتوبوس های شرکت واحد که معترضین را منتقل می کردند، در سر چهارراه ها معترضین را پیاده نمی کردند تا دستگیر و مورد هجوم قرار گیرند، بلکه با اقدامی ستودنی آنان را در محل های امنی که دورتر از محل درگیری ها بود پیاده می کردند و در محل درگیری ها در اتوبوس ها را باز نمی کردند تا نیروهای امنیتی نتوانند به مردم آسیب برسانند."

بر اساس یک خبر دیگر: "نیروهای لباس شخصی مجهز به سلاح های سرد و گرم با همراهی موتورسواران سازماندهی شده به برخی از خوابگاه های دانشگاه امیرکبیر حمله کردند."

براساس این خبر "لباس شخصی ها در حمله به خوابگاه گلشن در خیابان به آفرین، با ورود به خوابگاه، تعدادی از دانشجویان و نگهبانان خوابگاه را مورد ضرب و شتم قرار دادند."

گزارش های تایید نشده ای نیز حاکی از تیراندازی به سوی مردم در میدان آزادی و مورد اصابت گلوله قرار گرفتن حداقل ۳ نفر بود. منابع مختلف خبری از وسیع بودن دامنه دستگیری ها یاد کرده اند، اما شمار دقیق دستگیرشدگان و مجروحان هنوز معلوم نیست.

فیلم های متعدد ویدئویی از اعتراضات امروز را در بخش خبرها در روشنگری ببینید. ۱۸ تیر ۱۳۸۸

فراخوان اضطراری

درباره وضعیت نگران کننده بازداشت شدگان اخیر و همه ی

زندانیان سیاسی در ایران

مبارزه و مقاومت مردم ایران در چند هفته اخیر، همه ی محاسبات سیاسی رژیم را در هم ریخت. تقابل در انتخابات خانگی ولایت فقیه جمهوری اسلامی که به کودتای سیاه معروف شده، طی هفته های گذشته اخبار جهان را تحت الشعاع خود قرار داده است. جوانان ایرانی "یوتوب" را به تسخیر خود در آوردند تا فریاد آزادیخواهی مردم ایران را به آگاهی جهانیان برسانند. بنا به تفسیرسیاسی تلویزیون دولتی آلمان، برای نخستین بار در جهان، بیش از ۱۴۰۰ فیلم از حوادث خونین در خیابان های ایران در برابر چشم های اهالی دهکده جهانی قرار گرفته و دنیا شاهد گستردگی این جنبش است. جنبش عظیم و پیگیر مردم ایران نه تنها شکاف بین حاکمان را عمیق تر کرده، بلکه موجب تعمیق تضادها در تمامی نهادهای حکومتی گردیده است.

طی چند روز اخیر، اخبار و گزارش های بسیار نگران کننده ای از وضعیت بازداشت شدگان به گوش می رسد. به کارگیری شکنجه نسبت به بازداشت شدگان بیداد می کند. امواج دستگیری های خانگی و ضرب و شتم مخالفان و به ویژه جوانان و دانشجویان اوج گرفته است.

اخبار و گزارش های مردمی، حاکی از ناپدید شدن بسیاری از مردم مبارز و فعالان رسانه ای است و بازداشتگاه های مخفی و ناشناخته به عنوان شکنجه گاه ها و سیاه چال های جدید، بر فهرست زندان های مخوف جمهوری اسلامی ایران افزوده می شود.

جنبش گسترده ی مردم ایران با وجود سرکوب های خونین، همچنان ادامه دارد و مردم با طرح حرکت های خودجوش، شعارنویسی روی دیوارها، پاره کردن تبلیغات دولتی، رنگ پاشیدن به تصاویر خامنه ای و شعاردادن های شبانه، تمامیت نظام جمهوری اسلامی ایران را به چالش می کشند و این وظیفه ی ما تبعیدیان و ایرانیان خارج کشور است که به موازات این مبارزات مردمی، برای رساندن صدای آنان به گوش جهانیان به دادخواهی و پشتیبانی از مبارزات مردم کشورمان برخیزیم.

"کانون روزنامه نگاران و نویسندگان برای آزادی" از همه ی خردورزان و آزادیخواهان و فعالان سیاسی می خواهد که به این فراخوان پاسخ در خور داده و به حمایت از مبارزان، روزنامه نگاران، وبلاگ نویسان، دستگیر شدگان و ناپدید شدگان دست یکدیگر را بکشانند.

هم اینک، اما، جمهوری اسلامی ایران از هیچ تلاشی برای به سکوت واداشتن معترضان و مبارزان کوتاهی نمی کند و در چنین وضعیتی حمایت همه جانبه از مبارزات جاری مردم، به عنوان یک واقعیت و ضرورت فوری در برابر همه ی وجدان های بیدار و حساس به تحولات اخیر در کشور قرار دارد.

ما امضا کنندگان این فراخوان مراتب نگرانی خود را از آنچه در ایران می گذرد، اعلام می داریم.

رونوشت به:

رسانه های ایرانی و خارجی، احزاب و نهادهای مترقی و دموکراتیک بین المللی، عفو بین الملل، انجمن های قلم در کشورهای مختلف، و

کانون روزنامه نگاران و نویسندگان برای آزادی ۰۶.۰۷.۲۰۰۹
اسامی حمایتی خود را به آدرس پست الکترونیکی کانون ارسال کنید:
rooznamehnegar@netcologne.de

۱۸ تیر و تفاوت رسانه های داخلی و خارجی رژیم!

این تصویر از تظاهرات مردم علیه کودتای انتخاباتی در سایت پرس تی وی آمده است

روشنگری. روز ۱۸ تیر رسانه های رژیم، اقدام دلاورانه مردم برای ادامه اعتراضات شان به کودتای انتخاباتی و پاسخ مثبت به فراخوان یادبود ۱۸ تیر را به کلی سانسور کردند. آنها قبل از شروع تظاهرات تهدیدهایی را که حتی زبان آن، اوباشانه بود و از قصد، له کردن، کسانیه که به تظاهرات بیایند خبر میداد، منتشر کردند. اما وقتی مردم بر سیاست ارباب غلبه کرده و به تظاهرات آمدند، رسانه های رژیم بکلی خاموش ماندند. مأموریت کارگزاران رژیم کودتا در رسانه هایش در رابطه با تظاهرات ۱۸ تیر خاتمه یافته بود، در عوض کار آنها در خیابان ها آغاز شد و لشگری از اوباش را برای انجام وظیفه اوباشانه و له کردن، مردم به خیابان های محل تجمع فرستادند که گزارش توحش آنها و بی باکی مردم در مقابل خشونت ها در هزاران وبلاگ و سایت منتشر شد و به گوش همه رسیده است.

اما سایت پرس تی وی [Press.tv] که تلویزیون انگلیسی زبان رژیم است روز ۱۸ تیر در کنار تصویری که در این صفحه می بینید، گزارشی رامنشتر کرد **اینجا** که از سر گرفتن تظاهرات بعد از انتخاباتی، در پاسخ به فراخوان به مناسبت یادبود اعتراض دانشجویان، در سال ۱۳۷۸ و کاربرد گاز اشک آور، توسط پلیس علیه تظاهرکنندگان خبر میداد. متن خبر پرس تی وی در زیر

مقاله آمده است.

ظاهرا رژیم اسلامی ایران به انگلیسی ها پاسخگوست و خود را موظف می بیند بالاخره گوشه ای از واقعیت را به آنها گزارش دهند. اما مردم ایران در برابر آن حقی ندارند مگر شکنجه شدن و کتک خوردن با سلاح های گرم و سرد، چماق و باتون که از محل دارایی های ضبط شده مردم، همراه با موتورسیکلت های جدید و لباس های بت من، و ماشین های قفس دار خریداری شده و در اختیار دارو دسته های اوباش شخصی یا یونیفورم پوش گذاشته شده است تا بتوانند مردم را له کنند.

زاهدان ریایی به زبان انگلیسی و در ورای مرزها طرفدار دمکراسی، حق تعیین سرنوشت، انتخابات آزاد، شنیدن اعتراضات مردمی، آزادی

پوشش، مخالف قدرت انحصاری و امپریالیسم و استکبار، میشوند، اما در داخل هرکس را که قدمی در راه دمکراسی، آزادی، حق تعیین سرنوشت،

انتخابات آزاد، صیانت از آرای مردم، و آزادی پوشش بردارد و کلامی علیه انحصار قدرت، دست بردن در آراء مردم، حبس انتخابات توسط شورای نگهبان

و تقلب در انتخابات بگوید، وابسته به سهیونیسیم جهانی و آلت دست انگلیس و آمریکا و اسرائیل می خوانند.

از یک طرف به سیاست برخی از مقامات فرانسه در نقض آزادی پوشش، حمله میکنند، از طرف دیگر، لشکر طیبه، خود را که با پول مردم و تحت عناوین مختلف، ناجا، بسیج، سپاه، و غیره سازماندهی کرده با وانت های قفس دار به خیابان میفرستد تا به وحشیانه ترین شکلی، حق آزادی پوشش، زنان و مردان ایرانی را سرکوب کنند...

از یک طرف قتل مروه الشربینی یک مهاجر مسلمان در آلمان را که از حجاب استفاده میکرد، پیرهن عثمان کرده و به کم کاری دولت آلمان، برای تامین حقوق و امنیت اقلیتها و نیز شهروندان مسلمان ساکن در خاک آلمان، می تازند، از طرف دیگر، لشکر طیبه، خود را به کوی دانشگاه و خیابان ها ارسال میکند تا قلب ندا را بشکافند و دانشجو را به شهادت برسانند و بدن مردم را زیر ضربات باتوم له کنند. در حالیکه قتل الشربینی توسط نژادپرستان صورت گرفته و صرفنظر از زمینه های رشد نژادپرستی و مسوولیت دولت ها و احزاب آلمانی در آن، دولت آلمان رسماً از آن ابراز بیزاری کرده است، اما رژیم به قتل ها و جنایت های خود افتخار و آن را شاهی بر اقتدار رژیم، معرفی میکند.

با همین زهد ریایی رژیم نه فقط بخشی از مردم کشورهای اسلامی را فریب داده است بلکه برخی از روشنفکران غربی را که علیه انحصار وسایل ارتباط جمعی در دست قدرتمندان بوده و به صدای غیرخودی، کشش دارند، به خود جلب کرده است. از جمله خواهر زن تونی بلر که

برخلاف خواهر و شوهر خواهرش زنی مترقی است با همین تلویزیون پرس تی وی کار میکند.

اما قیام دلاورانه مردم علیه کودتای انتخاباتی توانست پرده ریا را برای بخشی از این روشنفکران کنار بزند. از جمله یکی از همکاران انگلیسی پرس تی وی در اعتراض به سانسور اخبار اعتراضات مردم علیه تقلب رژیم، از این تلویزیون استعفا داد و هرچه مبارزات مردم علیه استبداد حاکم بیشتر گسترش یابد و رژیم مجبور شود عریان تر سر نیزه خود را به نمایش بگذارد، پرده ریا بیشتر از چهره رژیم کنار زده خواهد شد.

در زیر خبر پرس تی وی را میخوانید.

از سرگیری تظاهرات، پلیس ایران مردم را متفرق کرد "چند روز پس از تظاهرات بعد از انتخاباتی ایران سدها تن در مقابل دانشگاه تهران که نیروهای امنیتی و پلیس در آنجا حضور داشتند، تجمع کردند.

تظاهرات تازه در فراخوان به مناسبت یادبود سالگرد اعتراض دانشجویان در سال ۱۹۹۹ برگزار شد.

نیروهای امنیتی ایران به سوی تظاهرکنندگان گاز اشک آور پرتاب کردند. مقامات از قبل علیه شرکت در هر نوع تظاهراتی در روز پنج شنبه هشدار داده و گفته بودند هیچگونه اجازه ای برای اینگونه تظاهرات برپا نشده است.

همچنین جمعیتی از تظاهرکنندگان در نقاط دیگر پایتخت ایران صورتگرفت، ولی رقم رسمی در مورد تعداد تظاهرکنندگان داده نشده است." ۱۹ تیر ۱۳۸۸

دیوارهای تهران پُر از شعار است:

این روزها، وقتی که از خیابان های تهران می گذری، می بینی که روی دیوارهای زیادی یک نوار رنگ مشکی کشیده اند. اگر پیاده باشی، علت آن را بوضوح می بینی. خواهی دید که زیر آن نوار مشکی، شعاری نوشته شده است. معلوم نیست که از چه نوع رنگی استفاده کرده اند که حتی از زیر رنگ مشکی خود را نشان می دهند.

دیروز برای انجام کاری به خیابان مفتح رفتم. از تاکسی که پیاده شدم، اولین چیزی که نظر مرا جلب کرد، شعار بزرگ و پُر رنگ «سرنگون باد جمهوری اسلامی» بود. با تعجب دور و بر خود را نگاه کردم، دیدم با فاصله ی بیست قدم شعار «مرگ بر دیکتاتور» به همان اندازه نوشته شده است. هرچه بیشتر به میدان ۷ تیر نزدیک می شدم، فاصله ی شعارها کمتر و تنوع رنگ ها بیشتر می شد. پیش خود فکر کردم که حتماً سر کارگران شهرداری و بسیج خیلی گرم است که هنوز به چنین محل پُر رفت و آمدی نرسیده اند. کارم که در آن منطقه تمام شد، تصمیم گرفتم پیاده به سمت تخت طاووس بروم. برای خیر دادن به دوستم به کیوسک تلفن رفتم. دیدم که روی تلفن با مازیک قرمز پر رنگی نوشته اند: «مرگ بر دیکتاتور»! فوراً بیرون آمدم که نکند فکر کنند که من آن را نوشته ام. پس به کیوسک بعدی رفتم. اما باز هم با شعار «سرنگون باد جمهوری اسلامی» روبرو شدم. در کیوسک بعدی هم همانطور، نوشته بودند: «۱۸ تیر». بالاخره از رو رفتم و تلفن خود را زدم، اما کنجکاو شده بودم که این شعار نویسی تا کجا ادامه پیدا کرده است؟ چشمتان روز بد نبیند، از میدان ۷ تیر و تمامی کیوسک هایی که در تخت طاووس نگاه کردم، این شعارها نوشته شده بود. معلوم است که برخی از دوستان شب پُر کاری را گذرانده بودند.

هر شب تعداد شعاردهندگان بیشتر و شعارها رادیکال تر می شوند: از تمامی محله های تهران گزارش می رسد که هر شب صدای شعارهای شبانه بلند تر شده و تعداد بیشتری از مردم در این اقدام متحدانه شرکت می کنند. همچنین هر شب شعارهای «مرگ بر دیکتاتور» و «مرگ بر خامنه ای» برای مدت طولانی تری فریاد زده می شود. اگر قرار بود که این اقدام انقلابی را به مسابقه بگذاریم، دیشب برنده ی آن، شهرک اکباتان بود، که صدای شعارهای ایشان تا چند کیلومتری شهر نطنین انداخته و باعث ایجاد شور و هیجان در شهرک های اطرافشان شده بود برگرفته از خبرنگارنامه ندا.

کودتای انتخاباتی رژیم: پیروزی نظامی، شکست سیاسی

سوسن آرام

این طنز تاریخ است که دو دمل چرکین که به مدد به اصطلاح، استکبار جهانی، در منطقه کاشته شد، یعنی بیت سعودی و خاکی پوش های طالبان پرور، پناکی، مدل های ایده آلی هستند که انتلاف کودتا و استکبارداختی، میکوشد ترکیب آن را بر خاک ایران حاکم کند و سموم آن را در منطقه بپراکند.

کودتای انتخاباتی رژیم با چنان مقاومت دلیرانه و نیرومندی روبرو شد که توطئه انتخاباتی رژیم را به ضد خود تبدیل کرد. روشن است قصد رژیم از این توطئه تقویت موضع خود در داخل و خارج ایران بود، اما مقاومت شجاعانه و غیر منتظره مردم و بخصوص جوانان، نتیجه را معکوس کرده و تعادل رژیم را بکلی به هم ریخته است. رژیم که فرزند نامشروع یک انقلاب شکست خورده بود و لحظه ای را برای میراث خواری از آن انقلاب متناقض از دست نمی داد علنا به عنوان یک رژیم کودتا در داخل و خارج ایران رسمیت یافت و همه، سرمایه ای را نیز که از لاشخوری های سال های اخیر عمدتا از طریق حضور بر سر اجساد قربانیان ستمگرانی دیگر اندوخته بود و با آن در غربت لاف میزد، از دست داد. مهم تر این که در اندرونش آتش برپا شده است و سراسیمگی اش موجب میشود به جای اطفای حریق بر آن روغن بریزد.

از آنجا که توطئه انتخاباتی در خفا صورت گرفته، از چند و چون آن بدون دسترسی به علم غیب، که در اختیار توطئه گران است نمیتوان اطلاع داشت. اگر منظور فقط دستکاری در آراء بود چرا به این صورت آشکار و ضبط و تصرف نظامی، صندوق ها و اعلام شبانه نتایج، در ظرف مدتی که شمارش ممکن نیست آتهم با ارقامی که تضادش با واقعیت مثل روز روشن است و فدا کردن موقعیت رسمی خامنه ای به عنوان رهبر، فرآیندی از طریق حمایت بدون فوت وقت از آراء من درآوردی؟ آیا این نقشه از آغاز تنظیم شده بود یا در میانه یا اواخر پروژه انتخاباتی، و ابقاء مخفیانه نامزد خود، وحشت زده شده و جمعیت حاضر در خیابان را بزرگ تر از موسوی و بزرگ تر از توان تحمل رژیم ارزیابی کرده اند و دستپاچه و سراسیمه دست به کودتا زده اند؟

علیرغم فقدان اطلاعات در مورد، توطئه ی درخفا، قراین و شواهد در مورد اهداف پروژه انتخاباتی، که خواسته یا ناخواسته به کودتا تبدیل شد، اطلاعاتی به دست داده که حالا وسیعا مورد بحث محافل است و در واقع به اطلاعات عمومی تبدیل شده است. با وجود این تمرکز بر آنها برای شناخت وضعیت و بویژه برای تشخیص راهکارهای ادامه مقاومت لازم است.

نمایش مشروعیت: انقلاب مخملی، رژیم علیه مردم؟

ارزیابی حادقالی از اهداف رژیم همان است که قبل از انتخابات، بخش بزرگی از اپوزیسیون روی آن اتفاق نظر داشتند و به همین جهت آن را تحریم کردند: یعنی یک تاکتیک انتخاباتی، به پای صندوق کشاندن مردم به امید سراب و کسب مشروعیت در انظار بین المللی برای دولت منتصب بیت رهبری.

اگر هدف رژیم فقط همین، یعنی یک حقه بازی انتخاباتی بود، تردیدی نیست که به شدت ناشیانه و ابلهانه عمل کرده است. باز کردن منفذی کوچک در چارچوب رژیمی به قول جوانان ایران به شیوه ای خفن، متصلب و سرکوبگر، به نمایش گذاشتن این منفذ در سطح ملی از طریق، سیمای زرغامی، و بسیج مردم و بخصوص جوانان تشنه ی تغییر، به سوی این منفذ آن هم پشت سپرنه چندان کم اهمیت، رقابت مجاز انتخاباتی، و کاندیداهای تایید شده، و حتی فریب دادن خود کاندیداها بطوریکه دایره آزادی عمل درون خط قرمزها را باز کنند، وبعد کشیدن ناگهانی ترمز دستور عقب نشینی در حالیکه پشت سر مردم هم دره وحشت قرار دارد، انرژی تحریک شده رای دهندگان و جوانان را که طی سالها سرکوب مثل فنر فشرده ای منتظر باز شدن بود، با تمام قوا بر علیه رژیم برگرداند.

چرا رژیمی که تا قبل از انتخابات - بویژه در جریان مناقشات هسته ای - ده ها مقاله در مورد، پیچیدگی، و کاردانی سیاسی، اش - توسط موافق و مخالف نوشته شده بود و گماشتگان خودش هم تکرار میکردند که ریزه کاری های قالبیافته ایرانی را در سیاست بافی دارد، چنین توطئه ابلهانه ای را پیاده کرد؟ آیا همانطور که محمد خاتمی اشاره کرده است تصور میکرد میتواند مدل، انقلاب مخملی، را برای داغ کردن تنور انتخابات،

پیاده کرده و بعد کاندید خود را ایفا و جمعیت را مهال کند؟ آیا این نقشه ای بود که رژیم از آغاز برای انتخابات تنظیم کرده بود؟

در این صورت خرفتی و کودنی استبداد در شیوه عمل رژیم نقش بازی کرده است. دولت های مستبد همیشه دچار اشتباه محاسبه میشوند، و غالبا ارزیابی نادرست از توان خود و به هیچ انگاشتن نیروی مردم زمینه اصلی اشتباهات آنهاست.

اسباب، خیزش دلاورانه مردم و جوانان را خود رژیم فراهم کرد نه هیچ نیروی داخلی یا خارجی دیگر. تکاپوی هراسان رژیم برای توجیه وضعیت و مخصوصا نسبت دادن آن به بیگانگان، و انقلاب مخملی، خواندن جنبش پرتوان اعتراضی، تف سربالاست و هرچه بیشتر رژیم بر آن پافشاری کند بیشتر بی آبرو میشود. مگر انقلاب های مخملی همان ها نبودند که رژیم میگفت در ایران شندی نیست؟ مگر انقلاب های مخملی اساسا علیه رژیم های بی پایه و متقلب - هرچندبا کمک قدرت خارجی - برپا نمی شوند؟

برای درک عمق دست پاچگی رژیم لازم نیست به سناریوهای مضحک و خود افشاگر مثل نسبت دادن قتل فجیع ندای جوان به وابسته مطبوعاتی بی بی سی یا تقویض توان بسیج چند میلیونی در تهران به رهبران غربی اشاره کنیم، کافی است به سخنرانی خامنه ای توجه کنیم که حین فرمان سرکوب در نماز جمعه و در توجیه خشونت ضدانسانی که قرار بود بعد از این سخنرانی به راه بیفتد، ناگهان به نحو مضحکی به یاد برخورد ستمگرانه پلیس آمریکا با فرقه دیوبندیان افتاد و برای اینکه جای چون و چرا لایب برای آقای اوایما باقی نماند یادآوری هم کرد که این ماجرا در دوره زمامداری خود دمکرات ها اتفاق افتادند جمهوریخواهان! به عبارت دیگر این مرد هرستم و هرجنایتی را که هر نوع قدرتی به هر بهانه ای در هر گوشه جهان در حال یا گذشته بر مردم خود یا مردمی دیگر روا داشته، مجوز غیرقابل انکاری میداند که به رژیم او حق میدهد صد بدتر از آن را علیه مردم ایران روا دارد. درواقع کسی که خودش و کارگزارانش هر ندای معصومانه کوچک برای حق خواهی را، حتی حق چکمه پوشیدن را، به فرمانبری از خارجی نسبت میدهند، فقط به قدرتهای خارجی پاسخگو بود و از آنها میخواست در برابر توحش لجام گسیخته رژیم دهانشان را ببندند، چرا که همراه با رژیم او از شجره مفسده، واحدی هستند. پاسخ اوایما به خامنه ای و گماشتگانش ندان شکن بود:

او به آنها توصیه کرد با دقت، به مسوولیتی که در برابر مردم خودشان دارند بیندیشند و حتی پیشنهاد کرد که شاید لازم باشد، نگاهی به خانواده های آنها که کتک خورده ند، یا به آنها شلیک شده است یا بازداشت شده اند، ببندازند زیرا آنجاست، که احمدی نژاد و دیگران باید به سوالات پاسخ گویند، به عبارت دیگر چرا به ما پاسخ میدید، بروی پاسخگوی مردم خود باشید. اعتبار حرف حق را باید تصدیق کرد، حتی اگر گوینده آن از شجره مفسده، باشد. اگر رهبران رژیم اسلامی شرم را بدون اینکه سنگ لوحی برایش بسازند در خاک دفن نکرده بودند آب شده و در خاک فرو میرفتند. اما حاکمان اسلامی ایران هیچوقت به مردم خود پاسخگو نبوده است و اکنون بیش از پیش تاکتیک های جرج بوش برایشان ن جذاب شده است: مردم تروریست اند، و آقایان، به دنبال امنیت، بقیه هم با امنیت چی ها، هستند یا با تروریست، ها.

تغییر ساختاری: وداع با دوره اول انقلاب خمینی

اما برنامه ای که برای مناظره انتخاباتی احمدی نژاد تنظیم شده بود و روندی که سرکوب های کنونی طی می کند این فکر را تقویت میکند که برنامه کودتاگران فقط به کسب مشروعیت کاذب محدود نمی شد. اگر این یک کودتا بود - که بود- باید به خاطر آورد کودتا توسط نیرویی که تقریبا همه سکن های قدرت را بطور انحصاری در دست دارد، فقط به منظور تغییر یا تثبیت پرسنل رژیم صورت نمی گیرد. به نظر میرسد آنها دنبال هدفی هستند که مدت هاست تعقیب می کنند و قبل یا در میانه انتخابات یا بعد از کودتا به فکر تکمیل آن هستند: یک تغییر ساختاری در خود نظام از طریق حذف کامل و اگر لازم باشد خشن کلیه گروه بندی های فرعی که به هسته اصلی قدرت به درجات مختلف اختلاف نظر عقیدتی یا سیاسی دارند و در مجموع تا کنون تحمل میشدند. این چیزی است که اصلاح طلبان آن را حذف جمهوریت نظام می خوانند و چون نظام ولایت فقیه هرگز یک جمهوری نبوده کمی ابهام بوجود می آورد. زیرا مردمی که حق حاکمیت شان در قانون اساسی این رژیم رسما انکار میشود و دهه هاست خفقان یک رژیم تمامیتگرا را تحمل می کنند، انتساب جمهوریت به نظام ولایت فقیه را اندکی وهن آمیز می بینند. به همین جهت ممکن است اهمیت تغییرات ساختاری را که رژیم درصدد است در نظام خود بوجود آورد، و البته هنوز معلوم نیست بتواند موفق شود، دستکم بگیرند و

چنانکه اکنون برخی از نیروهای اپوزیسیون بویژه در خارج علایم آن را نشان میدهند، به مقابله جدی با آن اهمیت لازم را ندهند. اما این عملیاتی مهم است، هم به لحاظ ماهیت عملیات، هم به علت مشخصات نیروهایی که میخواهند حذف کنند و هم طبیعتا به علت مشخصات نیروهایی که قرار است بمانند. روی این موارد متمرکز میشود.

وداع با دوره خمینی: به لحاظ ماهیت، این سیاست برخلاف آنچه تمامیتگرایان کودتاجی ادعا میکنند وداع با دوره خمینی، است که زیر فشار انقلاب شکل گرفته بود. این فقط شامل پذیرش صوری جمهوریت و تبعات آن نیست. به یادداریم علیرغم این پذیرش صوری رژیم به راحتی نیروهایی مثل بازرگان و بنی صدر را دفع و تعدادی از کادراهای جمهوری، را هم اعدام کرد، بنابراین حفظ ساختار صوری برای رژیم ریاکار زیاد دشوار نیست. مساله این است که خمینی مجبور بود برای مقابله با مقاومت وسیع در برابر دولت دینی و ولایت فقیه از پابین و در بالا، با هسته سفت طرفدار دولت دینی خود اعم از دستگاه روحانیت شیعه که در اثر انقلاب ناگهان به اوج قدرت پرتاب شده بود و نیز غیر روحانیون ائتلاف کند. ساختارهای پیچیده حکومت، قواعد و لایه های هزارتو و هزار لای آن که پلورالیسم اندرونی قدرت را حفظ می کنند، حاصل این تدبیر بود.

حالا این ائتلاف و این ساختارها و این لایه ها، مزاحم راه تمامیت گرایان حاکم تلقی میشوند و باید حذف شوند. بنا براین واقعا جای سوال هست که آیا حملات شدید احمدی نژاد به دوره اول انقلاب در مناظره ها را باید، تاکتیکی انتخاباتی، و تبلیغ پوپولیستی به شمار آورد یا تدبیری برای ریختن حرمت رسمی این دوره و حمله به ائتلاف ها و ساختارهای باقیمانده از آن. در این مناظره ها ما از زبان رئیس جمهور رژیم و نامزد مطلوب آن شنیدیم که دولت دوره خمینی در دهه ۶۰ مردم را سرکوب میکرد، بمب به عربستان سعودی فرستاده بود و میخواست از مردم ایران گوشت دم توپ برای سربازان اسرائیلی آنهم در یکی از خشن ترین جنایاتش در لبنان بسازد. احمدی نژاد در حملات خود حتی به نحوی خمینی را بی نصیب نگذاشت، آنجا که به حمایت خمینی از موسوی در اختلافش با خامنه ای اشاره کرد که منطقی میتواند به دخالت بی جا و لابیگری روحانیت در باره اختلاف سیاسی تعبیر شود، بگذریم که در آن دعوا خامنه ای که در زمان خود به زعفران خوری معروف بود در طرف سرمایه قرار داشت. اینکه موسوی و کروبی دایما یادآوری میکنند، خط امام، زیر حمله قرار گرفته، یا موسوی گفته برنامه آنهاست تمدید ریاست جمهوری احمدی نژاد فراتر می رود، فقط به خاطر وفاداری عقیدتی، یا تبلیغ یا تقیه نیست. آنها در وسط مناظره با احمدی نژاد، و گاه آشکارا با تعجب، متوجه شدند، خط امام، زیر ضرب قرار گرفته است. صرف نظر از هرنوع انکار یا توجیهی که اکنون تمامیت گران زیر فشار بحران ارانه دهند، باید احمدی نژاد و سازمان دهندگان مناظراتش کاملا مجنون باشند، تا معنای این حرف ها را نفهمند.

حذف، حزب بزرگ اصلاح طلبی: حلقه مقدم این تغییر ساختاری حذف کلیه نیروها، کادراها و ساختارهایی است که اکنون تحت عنوان، اصلاح طلب، رده بندی میشوند. باید توجه داشت این عینا همان نیروهای اصلاح طلب بالا در دوره بعد از دوم خرداد نیستند یا به آن خلاصه نمی شوند، و نیز برخلاف توهمی که رژیم ایجاد کرده و از طریق رسانه های بزرگ انحصاری نیز در جهان خارج انعکاس می یابد، اختلاف آنها با جناح تمامیت گرایان مبین اختلاف بین جناح سرمایه داران، و جناح مستضعف پنهان، نیست. باید توجه داشت حتی در بالا و بطور نمادین یک سر این طیف رفسنجانی است که رسما به عنوان نماینده بازار آزاد و از نوع فاسد آن شناخته میشود و سر دیگر آن موسوی که در میان مقامات مورد اعتماد آن زمان رژیم تقریبا تنها کسی بود که به تحریف اصل ۴۴ انتقاد کرد و به همین جهت زیر حمله اقتصاددانان نولیبرال قرار گرفت. مساله این هم نیست که گویا موسوی طرفدار زحمتکشان و این یا آن نیروی حکومت طرفدار سرمایه داران است. واقعیت این است که هنوز هم در جمهوری اسلامی بین سپهرهای اقتصاد و سیاست عایق های سنگین وجود دارد که انطباق منافع طبقاتی و سیاسی را درهم ریخته و پیچیده میکند. در حقیقت تمامیت گرایان حاکمان اصلی، یک مجموعه متنوع و در هم از انواع نیروها را در حزب بزرگ همه باهم اصلاح طلبی جمع میکند که نیروهای درون آن دایما تغییر کرده یا تغییر موضع میدهند.

حذف البته فقط به بالا، محدود نمیشود. لازم است به یاد بیاوریم این نیروها با توجه به برخورداری از رانت قدرتی دولتی و با تایید چارچوب های نظام بطور وسیع در جامعه مدنی شاخه زده اند و اگر پلورالیسم اندرونی، بالایی ها در جمهوری اسلامی اندکی معنایی داشته و راهی برای

تنفس در جامعه مدنی باز کرده باشد، حضور پررنگ همین ساختارها و تحمل آنها بود که در مجموع به نظام وفادار ماندند.

خالی کردن زیر پای دستگاه روحانیت شیعه: اما تغییر ساختاری مورد نظر به همین بسنده نمی کند و در نهایت شامل دستگاه عالی روحانیت شیعه میشود که برخلاف دستگاه سنی در درون پلورالیستی و به اصل استقلال مراجع و مرجعیت برای مردم پیرو آن معتقد است و بنابراین منطقا و عملا مزاحم تمامیت گرایان به شمار می آید.

البته این تناقض از آغاز و در دوره خمینی هم وجود داشت، ولی خصلت کاریسماتیک خمینی و سنگینی وزنه منافع تاسیس حکومت فقها نسبت به ضررهای آن برای روحانیت، تناقض مزبور را به حاشیه میراند. علیرغم این و علیرغم اتوریته ای که خمینی داشت، دیدیم او زیر فشار انقلاب برای حفظ ائتلاف با اکثریت روحانیت به تاسیس ساختارهای متعددی دست زد که نفوذ قانونی و وراثی قانونی آنها را تامين میکرد.

حالا نه فقط نفوذ قانونی بلکه لابیگری غیرقانونی آنها مزاحم انحصار قدرت در دست تمامیت گرایان محسوب میشود. همین حالا عملا حق فتوادر مسایل اساسی از روحانیت گرفته شده و مرتبت روحانیون در ایران بر اساس اصل فرامبرداری و احسنت، بلکه قربان، گفتن تعیین میشود. بر اساس همین اصل آنها به دو دسته تقسیم شده اند: روحانیون و روحانی نما، ها، حتی یک مامور امنیتی مثل حسین شریعتمداری و ابواب جمعی اش بر اساس همین اصل، به روحانیون مرتبت آیت الله و حجب الاسلام میدهد یا این درجات را از او میگیرد. روحانیونی که، بلکه قربان، را نگویند با خطر از دست دادن امکانات، حصر، توهین حتی خلع لباس روبرو هستند.

سکوت معنا دار بخش بزرگی از مراجع مهم مذهبی در جریان کودتای اخیرو شکل گیری آشکارو جریان روحانیون دباری، مثل مصباح و جنتی و احمد خاتمی از یک طرف و روحانیون محافظه کار و لب فرو بسته در قم به علاوه روحانیون معترض مثل کربویی ناشی از تناقضی است که تمامیت گرایان مرجعیت شیعه ایران را در برابر آن قرار داده اند: از یک سو وسوسه حفظ مواهبی که حاکمیت اسلامی برای آنها به ارمغان آورد و پرهیز از خطرات سیاسی و امنیتی که اعتراض میتواند در بر داشته باشد، از سوی دیگر واقعیت کودتایی که نه فقط دین آنها را برباد داده بلکه بعید نیست دنیا را هم از آن ها بگیرد.

رسانه های رژیم گزارش اختلافات درون روحانیت در رادیوهای فارسی زبان دولت های خارجی یا چند سایت اصلاح طلب را جنگ روانی خوانده و یادآوری می کنند اینها که حالا دم از مراجع بزرگ شیعه، و روحانی سرشناس، میزنند، اصلا حاکمیت روحانیت را قبول نداشته و تقلید مردم از مرجعیت را رفتاری شبیه رفتار میمون خوانده بودند. [اشاره به حرف آعاجری].

اما مساله دیگرانی که قبول نداشتند نیست. شما که قبول داشتید؟! مساله این است.

مساله این نیست که دیگران از روحانی برجسته، دم میزنند، مساله این است که نماینده خامنه ای در کیهان حق دارد از، آیت الله گرفته تا، حجت الاسلام، را به خاطر اینکه، بلکه قربان، نگفته اند ردیف کرده و به مواضع ضدقانونی و بعضا ضد انقلابی کسانی چون منتظری، طاهری، صانعی، بیات، کربویی، مجمع مدرسین و... بتازد و از طریق ده ها بلندگو که از حکومت اسلامی، مزد میگیرند آنها را مامور انگلیس و آمریکا و اسرائیل و ضدانقلاب خارج و داخل معرفی کرده و خلع لباس آنها را تقاضا کنند.

آن روحانیون که سکوت پیشه کرده ولی هنوز به کودتاجی ها، بلکه قربان، نگفته اند، زیر فشار رادیوهای بیگانه نیستند، فشار از درون است، فشار از طرف کسانی است که به آنها معتقدند و سوال میکنند چرا ساکت اند، فشار از طرف حکومت اسلامی، برای اقرار به تبعیت است، فشار از سوی تناقضی که در آن دست و پا میزنند.

و مساله این نیست که نیروهای دمکرات سی سال حکومت اسلامی، را از همان اول نطفه فاجعه تلقی میکردند، مساله این است که میراث خواران آن - با حمله به دولت موسوی علاوه بر دولت های رفسنجانی و خاتمی - خودشان هم این نطفه را فاسد معرفی می کنند. مساله این است که اینجا اتفاقی دارد روی میدهد، یا بهتر است بگوییم اینجا اتفاقی روی داده است: وقتی که در یک مدار وسیع نگاه کنیم تقریبا تمام آن روحانیونی که در برپایی و دوام حکومت اسلامی نقش داشتند آن طرف خط، قرار گرفتند: از آن خلخالی که ملعون به گور رفت تا خاتمی که در جنبش اصلاحات غسل تعمید یافت.

و در مورد، کلاهی، ها، ولایت فقیه که از خود کادر نداشت و مولفین اولیه را تحت عنوان لیبرال خانن از کاست حکومت بیرون راند. میماند

کادراهایی که در این سی سال تربیت کردند. همه آنها را هم تحت عنوان اصلاح طلب خانان از حکومت بیرون انداخته اند و حالا دسته دسته آنها را می گیرند، به زندان انداخته و زیر شکنجه می برند ویا همسران و خانواده های شان بدتر از به قول خودشان، زینب کبری، رفتار میکنند و اگر وسایلی که جوانان مبارز فراهم کرده اند نباشد، جایی برای انعکاس ناله های این زینب ها، نیست، مگر همان رادیوهای کافر، خارجی. جالب آنکه حتی مراجع قم هم اجازه ندارند یا جرأت نمی کنند به شفاعت آنها برخیزند و به درد دل کسانی مثل همسر رجایی گوش دهند. پس به راستی چه کسانی میمانند؟ اینجاست که میرسیم به مشخصات آن نیرویی که قرار است بماند: آنها که کودتا را سازمان داده اند. سرمشق مدل جدید: بیت سعودی و خاکی پوش های ضیاء الحق تحولات در ساختار حکومت که مدت ها قبل از انتخابات تعیین میشد به منظور تثبیت قدرت نیروهای صورت میگیرد که بعد از سی سال حکومت اسلامی بیشتری منافع سیاسی و مادی را به خود اختصاص داده اند. یعنی بیت رهبری و نیروهای امنیتی. این واقعیت راز سربه مهری نیست و اگر ابهامی هم در آن بود در کودتای انتخاباتی برطرف شد.

این دیو دو سر بدترین موجود خارق العاده ای است که تاکنون از درون انقلاب شکست خورده سر بر آورده است.

بیت رهبری با روحانیت درباری و بله قربان گو و تشنه قدرت دورو برش که هریک خود را ولیعهد بالقوه خامنه ای میدانند و برای رسیدن به این مقام حاضرند اسلام را به دین بدترین جنایتکاران تبدیل کنند، با چنگ اندازی بر ثروت عظیمی که ازسرفقت مستقیم و خارج از حتی نظارت صوری قوانین خود رژیم به دست می آید و با تکیه بر زور عربان که هیچ قید و شرط سیاسی یا اخلاقی آن را محدود نمی کند، واز طریق ائتلاف با نیروهای اسلامی در منطقه که وجودشان را مرهون ستم اسرائیل هستند، خود را معادل بیت سعودی در جهان اسلام، می بیند و تحت عنوان قطب شیعه ای آن، از جهان، سهم می طلبد.

سردیگر دیو، دستگاه قدرت نظامی و امنیتی است کهاز درون سی سال جنگ با مردم، هشت سال جنگ عراق، و جنگ و گریز دایمی با نیروهای خارج – بویژه آمریکا و اسرائیل – به صورت اژدهایی سر برآورده است. اگر جنگ دایمی دولت اسلامی با مردم راه را برای دخالت نظامیان در سیاست داخلی و تصرف مستقیم اهرم های قدرت باز کرد، دو عامل دیگر یعنی جنگ خانمانسور عراق و مداخلات نابجای گوناگون خارجی در شرایط فاجعه بار خاورمیانه، پوشش ناسیونالیستی برای این دخالت ها فراهم آورد وبعلاوه جاه طلبی های منطقه ای نظامیان رژیم را دامن زد.

این نیرو اکنون به انواع ارتش های ارتجاعی اعم از نظامی و شبه نظامی مجهز است و همانطور که همه میدانند در طول این سی سال و بویژه در دوره احمدی نژاد، یا تحت عنوان اجرای اصل ۴۴ یا به عنوان سیاست مقابله با تحریم به قدرت اقتصادی درجه اول هم تبدیل شده است. کسانی که پشت افشای فساد خاندان رفسنجانی چهره خود را پنهان کرده اند با ایجاد بانک ها، شرکت های بیمه و کمپانی های متعدد، مالکیت بخش بزرگی از دارایی های کشور، بنادر و فرودگاه ها را به خود اختصاص داده و با اجرای طرح های صندوق بین المللی پول و برنامه های نولیبرالی نه تنها به غارت کشور مشغولند بلکه بخش بزرگی از صنایع و کشاورزی ایران را به ویرانی کشانده اند و تلاش عدالت خواهانه کارگران و معلمان وپرستاران و سایر زحمتکشان را نیز به بهانه های امنیتی به خشن ترین شکل سرکوب می کنند.

این پاکستانیزه کردن اقتصاد ایران عواقب سیاسی خود را هم دارد: مدل مطلوب حکومت چکمه پوش ها به حکومت نظامی خاکی پوش های پاکستان شابهت دارد، بویژه اگر دوره کودتای ضیاء الحق و سازماندهی نیروهای طالبانی در همکاری با عربستان سعودی را در نظر بگیریم، شابهت خیره کننده تر میشود. همان جاه طلبی های منطقه ای، همان استفاده ابزاری از اسلام در برنامه های منطقه ای و برای سرکوب داخلی، همان جنبش سازی، و ایجاد لشگرهای طیبه، شیعی به منظور بالا بردن توان خود در تعادل استراتژیک منطقه، همان تصرف اهرم های کلیدی اقتصاد توسط نظامیان، همان چرخش نولیبرالی برای به دست آوردن دل صاحبان بازار. همین شیوه مشترک استفاده ابزاری از اسلام برای برنامه های منطقه ای و سرکوب داخلی است که پیوند محکمی بین چکمه پوش ها و بیت خامنه ای و آخوندهای درباری وابسته به آن بوجود آورده است.

این طنز تاریخ است که دو مدل چرکین که به مدد به اصطلاح، استکبار جهانی، در منطقه کاشته شد، یعنی بیت سعودی و خاکی پوش های طالبان، پرور، پاک، مدل ایده آلی است که ائتلاف کودتا و، استکبار داخلی،

میگوشد ترکیب آن را بر خاک ایران حاکم کند و سموم آن را در منطقه بپراکند.

در رابطه با این ائتلاف به چند نکته باید توجه کرد.

اول، اگر چه بخش مهمی از برنامه این ائتلاف سهم خواهی از جهان، تحت عنوان شیعه است، اما رابطه ایدئولوژی این حکومت با شیعه مثل رابطه وهابیت دربار سعودی بامذهب سنی است و هر دو در شکل کنونی خود توسط منافع حکومتی شکل گرفته اند. هیچکدام آنها نماینده جمعیت شیعه یا سنی منطقه محسوب نمی شوند و جنگ قدرت بین آنها فاجعه ای است برای همزیستی جمعیت کشورهای مسلمان.

دوم، این ائتلاف به هیچ وجه، ضد امپریالیستی، در معنای شناخته شده آن نیست. جهانی، که آنها از آن سهم خواهی می کنند، همین نظام امپریالیستی است. چیزی که آنها از نظام حاکم کنونی میخواهند این است که در کنار عربستان سعودی جایی هم برای آنها باز کند. در این زمینه هیچ چیز افشاگر تر از نامه احمدی نژاد به بوش در آغاز پروژه، جدید، نیست و باید یادگیر آن را خواند.

حتی حمایت آنها از جنبش های فلسطین یا لبنان از طریق کمک به رهبری های همجنس با خودشان در دراز مدت به ضرر این جنبش هاست و آنها را از درون پوک و فاسد می کند. آنهاهی که از توهم، ضدامپریالیستی، نسبت به این رژیم دست بر نمی دارند، خوب است به این مساله توجه کنند.

سوم، امید هر دو بازوی این ائتلاف به اینکه بتوانند نمونه بیت سعودی و یا خونخوای نظامی پاکستان را بر ایران تحمیل کنند، خیالی خام است. اولاً ایران نه پاکستان است نه عربستان و جامعه مدنی پیشرفته ای دارد که نمونه ای از توان خود را در همین قیام ضد کودتا به کودتاچیان نشان داد. این پیشرفتگی حتی بر دستگاه حکومتی خود رژیم هم تاثیر گذاشته و آنرا در مقابل تلاش تمامیت گرایان به واکنش وامیدارد. ثانیاً حتی رژیم های پاکستان و عربستان تماماً برحمایت و قدرت آمریکا متکی بودند و در شرایط بحران کنونی منطقه که مردم منطقه به خروش بلند شده اند زمین زیر پای آنها به شدت می لرزد.

چهارم، در این تردیدی نیست که هدف نهایی کودتا مردم هستند. وگرنه مگر خطر آقای موسوی که خود را اصول گرای اصلاح طلب میدانست و بارها وفاداری خود را به نظام مورد تاکید قرار داده است، چقدر بزرگ بود که لازم ببینند برای جلوگیری از برآمد او دست به اقدامی با چنین هزینه سنگینی بزنند؟ درست است که حفظ جایگاه و داری در درگیری تمامیت گرایان حاکم با معترضین درونی نقش بازی میکند، اما نظام منافع عام و دراز مدتی هم دارد. کم نبودند تحلیلگران داخلی و خارجی که ارزیابی شان این بود موسوی بزرگ ترین شانس آنها در شرایط کنونی است و در مقام ریاست جمهور احتمالاً هم خودش بیش ازپیش بسوی محافظه کاری گرایش پیدا میکند و هم راه را برای گرفتن امتیازات بزرگ برای رژیم اسلامی و پیشی گرفتن بر رقیب در خاورمیانه فراهم میکند، و هم به توهم، دمکراتیک بودن رژیم دامن می ند و شاید هم منفذی باشد برای خروج اندکی از فشارفراینده برجمعیات جوان ایران و تقویت توهم اصلاح پذیر بودن رژیم.

اگر رژیم عطا چنین فرصتی را به لقاییش می بخشد علتش این است که ارزیابی خودش این است که حکومت اسلامی ایران ظرفیت کمترین حد اصلاح پذیری را ندارد. این بویژه از آن نظر مهم است که بخش بزرگی از جوانانی که هسته اصلی جنبش ضد کودتا را تشکیل دادند و اکثریت شهدا و زخمی های آنها کمتر از ۳۰ سال دارند، دوران آگاهی اجتماعی و سیاسی و حتی تقریباً همه زندگی خود را در دوره بعد از جنبش اصلاحات، طی کرده اند و علیرغم شکست اصلاحات اغلب از گفتمان انقلاب روگردان و به گفتمان اصلاحات باور داشتند. آنها از این تجربه ای خود درس بزرگی آموخته اند که سرمایه مبارزات سال های آتی است. به این مساله پانین تر می پردازم.

پیروزی نظامی، شکست سیاسی

عوامل کودتا این روزها اصرار دارند مشت خونین خود را به مردم نشان بدهند؛ ضربه خوردیم اما به تیغ تیزتبدیل شدیم..زنکار از تیغ اقتدار زدودیم – کیهان، آنها در حالیکه تلاش می کنند مردم را مرعوب کنند، به خودشان قوت قلب میدهند؛ ۲۰ سال بیمه شدیم – رئیس دفتر سیاسی سپاه.. معنای این حرف ها در نهایت این است: از نظر نظامی موفق شدیم قیام مردم علیه تقلب را در نبردی نابرابر سرکوب کنیم. از نظر سیاسی دستاوردهای چیست؟ این که با فروکردن گلوله به سینه دخترانی مثل ندا و قتل جوانان کوی دانشگاه و معترضان بی سلاح در تهران و شهرستان ها آنها در مقابل چشم همه جهان، از جمله مخاطبان حساس تلویزیون الجزیره، نامزد خودشان را بر تخت ریاست جمهوری خودشان ابقا کردند؟ در حالیکه میخواستند او را رئیس جمهور ۲۴ میلیونی نشان دهند؟ این که به تتهایی خودش یک شکست سیاسی است. توده معترض در عوض دستاوردهای متعددی دارد. این مردم دلاور که

با دست خالی و بدون تدارک کافی به مقابله با کودتا رفتند باید دستاوردها را بشناسند و اجازه ندهند سیاست ارباب و سرکوب رژیم از اهمیت و نقش آنها بکاهد. به این دستاوردها نگاهی بیفکنیم.

برجسته ترین دستاوردی که فوراً به چشم می آید همان است که هم اکنون به آن اشاره کردیم: نقش برآب کردن پروژه کسب مشروعیت کادرب و شناساندن حکومت اسلامی به عنوان یک رژیم کودتایی.

دستاورد دیگر مقدم کردن گفتمان نقض حقوق بشر، بریخت مساله هسته ای است، آنهم درست در شرایط تغییر شرایط جهانی و مذاکرات درپیش رو که میتوانست و میتواند نقض حقوق بشر در ایران را قربانی مصالحه های دیگر بکند. طبیعتاً سخنانی از قبیل آنچه جو بایند گفت یا تهدیدهای اسرائیل به حمله به ایران علیه این دستاورد عمل می کند. اما باید تلاش کرد اینگونه موانع را کنار زده و دستاورد جنبش را حفظ کرد.

دستاورد بعدی وادار کردن رژیم به آن بود که از کیسه رهبری، و شورای نگهبان، که قانوناً ماورای قانون! قرار دارند هزینه کند تا رسماً مسوولیت کودتا را بر عهده بگیرند. این امر از یک طرف باعث شد جنبش با توجه به پتانسیل بالایی که داشت از خط قرمز رژیم عبور کند و از سوی دیگر این امر تاثیر مهمی در بحران رژیم و باز شدن شکاف های بازهم بیشتر در درون آن آرد که خود دستاورد دیگر جنبش محسوب میشود.

اما مهم ترین دستاورد این جنبش خودآگاهی ایرانیان است. مردم حالا به قدرت خود پی برده اند و دریافته اند ظرفیتی فراتر از آنکه خود تصور می کردند دارند. تمام تلاش رژیم برای ارباب، انتشار عکس جوانان در سایت سپاه، دستگیری ها و اعتراف بگیری ها، عریه کشی ها و لافزنی ها در مورد توان سرنیزه برای جلوگیری از ادامه اعتراضات خیابانی، به زور به میان کشیدن پای نیروهای بیگانه، فقط و فقط به منظور مقابله با این بیداری بزرگ و در هم شکستن اعتماد به نفس و جرات جوانان است. آنها ترجیح میدهند همان نیروهای بیگانه، در کشور مداخله یا حتی به ایران حمله کنند تا این بیداری بزرگ نقش خود را بر روند حوادث بکوبد.

آنها میدانند اعتراضات خیابانی در نبردی نابرابر و وقتی که تدارکات هنوز کافی نیست، نمیتوانست مدتی طولانی ادامه یابد، لافزنی نه به صورت ممتد، و میخواهند از این خصلت برای تضعیف روحیه مردم و اثبات اقتدار رژیم و القاء شکست قطعی جنبش استفاده کنند.

طبیباً نباید اجازه این کار را به رژیم داد و معلوم است که اعتراضات خیابانی به تنهایی برای در هم شکستن سرنیزه رژیم کافی نیست. شناخت روشن از اوضاع در عین حفظ اعتماد به نفس میتواند جنبش را در مسیر لازم برای گسترش خود و مقابله با اقتدار سرکوبگرانه رژیم رهنمون کند و خوشبختانه جنبش اعتراضی نشان داده از بصیرت بالایی در ارزیابی از اوضاع برخوردار است. در این زمینه توجه به برخی نکات مهم است:

حفظ دستاوردها: نخستین راهکاری که نگاه دقیق به اوضاع کنونی و نتایج آن در مقابل ما قرار میدهد، حفظ دستاوردهای تاکتونی است. باید سیاست ارباب رژیم را به عکس خود تبدیل کرد. باید نشان داد رژیم رای های تقلبی رئیس جمهورش را از صندوق ها در نیاورد، آنها را بر سرنیزه کرد و به قلب دختران و پسران مردم فرو برد و خونشان را برکف خیابان ها و دانشگاهها و در شکنجه گاه ها بر زمین ریخت. به این ترتیب هر تهدید، هر سرکوب، و بگیر و ببندها به سند جدیدی برای اثبات ماهیت کودتایی رژیم تبدیل میشود. مبارزه برای آزاد کردن زندانیان و پایان دادن به سیاست پادگانی علاوه بر اینکه یک وظیفه انسانی است، به این هدف و افشای ماهیت کودتایی رژیم کمک میکند. دوم، مقابله با تکمیل کودتا و سرکوب اصلاح طلبان: باید با توطئه ائتلاف سازمانگر کودتا - بیت رهبری و نظامیان- برای حذف پلورالیسم درونی نظام مقابله کرد. درست است که این پلورالیسم به نحوی به دوام نظام کمک کرده است و حتی شاید بتوان ادعا کرد حذف آن رژیم را سریع تر در سرایش سقوط قرار میدهد چون آن را از امکانات تاکتونی برای مانور محروم کرده و باردیگر یک همه با هم، این بار علیه خود رژیم، بوجود می آورد. اما درست به همین دلیل درنداک ترین مسیر با بدترین عواقب را نیز در برابر جنبش آزادیخواهی قرار میدهد.

در همین رابطه باید علیه سرکوب و سلب حق از همه نیروهایی که قرار است حذف شوند اعم از معمم ها و اصلاح طلبان جدی تر و استوارتر از خود آنها مبارزه کرد. رهبری اصلاح طلبان بر جنبش تاکتونی نباید در این مساله تردید ایجاد کند. البته قیل از هر چیزی به خاطر دفاع از اصول آزادی و حقوق انسانی، اما در عین حال نباید فراموش کرد آنها زیر ضربات کودتایی قرار گرفته اند که مقدمات آنها، و اساساً و نهایتاً مردم را هدف گرفته است. بنابراین مقابله با سرکوب آنها در خدمت مقابله با سرکوب مردم هم هست. درست است، بسیاری از این نیروها در ایجاد حکومت وحشت و سرکوب مردم شرکت کرده اند و درست است، بخش مهمی از آنها اگر بطور فردی تحول پیدا نکنند، وقتی در قدرت قرار بگیرند همانکار را میکنند که قبلاً هم کردند. اما نباید گذاشت مبارزه با رژیم به پس کوچی هابی شنیده شنیده شود که رژیم و چکمه پوشان و قاضیان سلاخش هدایت آن را در دست دارند.

روشن است که برنامه جنبش آزادیخواهی نمیتواند به پلاتفرم اصلاح طلبان و شعارهایی مثل حفظ نظام و بازگشت به خط امام و امثال آن محدود بماند، و

طبیعی است که نیروهای عمیقاً دمکرات در هر حالتی استقلال خود را حفظ کرده و تلاش میکنند نیروی اجتماعی را که فکرمیکنند جنبش دمکراسی خواهی را بسط میدهد تقویت کنند، اما همه این ها نباید به صورتی انجام بگیرد که مبارزه با کودتایچیان را تضعیف کند، و همه اینها در صورتی میتوانند تحقق پیدا کند که از موج سواری پرهیز کرده و قاطع تر و پیگیرتر از اصلاح طلبان به جنبش آزادیخواهی مردم نیرو بدهیم.

یک هشدار دیگر در رابطه با اصلاح طلبان که اکنون مکرراً تذکر داده میشود، مساله مصالحه احتمالی آنها با رژیم است. اما باید توجه کرد اولاً قرار نیست آنها به چیزی دیگری غیر از آنچه هستند تبدیل شوند. کار آنها مصالحه با استبداد در حدو حدودی که خودشان معین کرده اند بود و هست و همین را هم باید از آن ها انتظار داشت. ثانیاً در شرایط کنونی چنین مصالحه ای اگر تا حد توبه داوطلبانه و دفاع از تمامیت گرایي فرا نرود، به معنای شکست کودتا هم هست.

سوم. اهمیت برای خود ایستادن و حفظ استقلال. حفظ این دستاورد نه فقط به خاطر آنست که با استفاده از مداخله بیگانگان وسیله قابل توجیهی برای سرکوب پیدا میکند، بلکه اساساً به این دلیل است که وابستگی قدرت شگرف و خلاقه جنبش را تضعیف و فاسد کرده و آن را به وسیله ای برای سواری دیگران تبدیل میکند و آنرا به سرانجام نامطلومی سوق میدهد که میتواند به شدت خطرناک باشد و به رحال در خدمت استقرار دمکراسی نیست.

چهارم، تکامل دستاوردهای تاکتونی: این به بخش مهمی از مردم مربوط میشود که هسته اصلی مقاومت دلیرانه در برابر تقلب انتخاباتی را تشکیل میدهند. نسلی از جوانان که بعد از انقلاب بهمین چشم به دنیا گشوندند. نسلی که گفتمیم از گفتمان انقلاب رویگردان و به گفتمان اصلاحات باور داشتند. به علت اهمیت مساله آن را روی آن مکتب کنیم:

نسلی که با گفتمان اصلاح طلبی به میدان آمد و با گلوله پاسخ گرفت *درس هایی که به ما دادند، و درسهایی که آموختند و خواهند آموخت. بخش بزرگی از جوانان ایران به فراخوان های نیروهای سیاسی متعدد توجه نکرده و انتخابات رژیم را تحریم نکردند. این نه به خاطر فریب خوردگی بود که در رژیم چیزی فریبنده نمی دیدند، نه به خاطر تعهد به نظام، که آشکارا از آن بیزارند.

علیرغم همه بیدادها و محدودیت ها و توهینی هایی که رژیم بطور روزمره بر جوان ترین نسل ایرانیان روا میدارد، علیرغم شکست جنبش اصلاحات، این جوانان به مبارزه در چارچوب قانون و جنگ و گریزهای درون آن خو کرده بودند. کشتارهای ۶۰ و ۶۷ و سرکوب های خونین دو دهه قبل برای آنها تاریخ بود و در پشت سر قرار داشت. امروز عبارت بود تلاش برای گرفتن حقوق بدیهی زندگی در چارچوب واقعیات جدیدی که شکل گرفته بود. هرنوع پلورالیسمی، حتی پلورالیسم به شدت محدود و درونی آخوندی، این خاصیت را دارد که مردم را به نوعی در سپهر خود نگه میدارد و آنها را وادار میکند به خاطر نیازهای شان، گاه بطور روزمره در مدرسه و اداره و دانشگاه، به انتخاب و گزینش بین بد و بدتر، یا بد و خوب، یا هرچه خود تفسیر میکنند دست بزنند. این خواه ناخواه آن فاصله زمین و آسمان بین دولت و مردم را که در استبداد یک پارچه هست و مردم را بکلی نسبت به تفاوت های درون رژیم بی احتنا میکند، می کاهد.

این مساله ای است که بسیاری از مبارزان نسل های پیش و بویژه آنها که به اجبار از اقامت در کشور خود محروم شده اند کمتر مورد توجه قرار میدهند. آنها نمی خواستند رژیم را ذره ذره اصلاح کنند، میخواستند آنرا ذره ذره نفی کنند. نه به خاطر اعتماد به رژیم، بلکه به خاطر اعتماد به خودشان، نه به خاطر فراموشی از رژیم، بلکه به خاطر نافرمانی از آن، به خاطر شرایطی که در آن بار آمدند، به خاطر عادت به استفاده از پلورالیسم و اندرونی، رژیم در جنگ و گریزشان با استبداد و خفقان، به به پای صندوق ها رفتند. آنها میدانستند با یک رژیم متقلب روبرویند و شعار میدادند: وای اگر تقلب بشه، ایران قیامت میشه.. و بر پایه اعتماد به نفس شان بود که میخواستند رژیم به قانون بازی در چارچوب قوانین قرون وسطایی خود احترام بگذارد. وقتی رژیم این اعتماد به نفس آنها را به مسخره گرفت، و مقررات بازی خود را بهم زد، آنها از خشم به جوش آمدند. آن خشم و ناباوری که این جوانان نشان دادند، به خاطر باور به صداقت رژیم نبود، به خاطر احساس توهین شدگی بود از به هم زدن قراردادی که به گمان آنها بین یک دولت بد و شهروندان اسیرش امضا شده بود تا علیرغم عدم رضایت شان از حکومت تلاش خود را به مبارزه در چارچوب قوانین آنها محدود کنند. و این خشمی بود منشاء گرفته از احترام و باور به خود، و چه زیبا و توانا بود، آنوقت انگشت خود را روی رژیم بلند کردند: تقلب شد؟! قیامت شد!؟

حالا این نسل چهره دیگری از رژیم را می بیند. چهره رژیمی که به بنا برماهیت خود به هیچ قراردادی نمیتواند متعهد بماند و هیچ نوع حق و قانونی را نمیتواند محترم بماند و جز از طریق جرزدن، دروغ گفتن، خیانت به ائتلاف ها و حمله درنده خوانانه به معترضین نمیتواند سر پا بماند. چهره ای که نسل های به خون کشیده شده در ۶۰ و ۶۷ دیده بودند. رژیم آن نسل ها را در دریای خون غرق کرد تا به گمان خود مقاومت های آتی در برابر خود را از توان انسجام و برخورداری از رهبری محروم کند و

۱۸ تیر باشکوه!

چه صلابتی دارد این ۱۸ تیر. همه آمده اند. جوان و پیر و میانسال. نه فقط در یک خیابان؛ که اینبار آموخته اند از روزهای پیش. در هفت هشت نقطه مرکزی تهران تظاهرات های توده ای بر پا است. سکوتی در کار نیست. همه شعار می دهند. بعضی ها الله اکبر می گویند اما به سرعت مرگ بر دیکتاتور! دولت کودتا استعفا استعفا! جانشینش می شود. مرکز درگیری ها چهارراه ولی عصر - انقلاب است: پارک دانشجو. جمعیت متمرکز و فشرده است و گاردهای ضد شورش با گاز اشک آور و باتوم یورش می برند. چهره ها خونین است. جمعیت مرتب از پیاده رو به خیابان و خیابان به پیاده رو جا به جا می شود. ماشین ها مثل دو هفته پیش همه بوق می زنند. بوق های ممتد. باز هم مشت ها در آسمان است و دو انگشت به نشانه پیروزی و همبستگی. موج مردم از همه خیابان های اصلی به سمت میدان انقلاب و دانشگاه سرازیر است. اینبار شعار

طولانی جدیدی را به سبک دوران انقلاب ۵۷ همه می خوانند: محمود خانن آواره گردی/ خاک وطن را ویرانه کردی/ کشتی جوانان وطن آه و واویلا..... مرگ بر تو! مرگ بر تو! مرگ بر تو!..... مرگ بر تو!

گاز اشک آور مثل نقل و نبات بر جمعیت می بارد ولی باور نکردنی است انگار همه عادت کرده اند. حال هیچکس به هم نمی خورد. فقط فوراً آتشی روشن می کنند. بعضی ها دود سیگار را به چشم کنار دستی می فرستند. در تقاطع بلوار کشاورز و خیابان کارگر هستیم. از پایین گارد ویژه به سمت ما هجوم می برد. شعار گویان به سمت بالا می دویم. از طرف خیابان فاطمی جمعیت فشرده ای به ما ملحق می شوند و دوباره به سمت پایین بر می گردیم با شعار: نترسین! نترسین! ما همه با هم هستیم! خبری از تیراندازی در این قسمت نیست. از بقیه جاها هم هنوز خبری در این مورد نرسیده. چقدر دختر! چقدر مادر! در صف اول. خشمگین و شاداب و الهام بخش! دوباره به سمت ما هجوم می برند. اینبار لباس شخصی ها را هم آورده اند ولی تعدادشان نسبت به روزهای قبل کمتر است و مشخص است که تحت تاثیر افشاکاری های این سه هفته در مورد جنایت های بسیجی هاست. به بعضی از اینها لباس فرم سپاه پوشانده اند که منظمتر به نظر بیایند. حالا با تعداد زیاد و با موتور به جمعیت حمله می برند. چند صد نفری وارد بازارچه جنب پارک لاله می شوند که راه در رو ندارد و آنجا گیر می افتند. همراه با چند نفر از روی نرده ها و سیم خاردار می پریم و وارد محوطه پارک می شویم. مقصد خیابان امیرآباد است. دارند از نیش فاطمی خیابان را می بندند که جمعیت امیرآباد به جمعیت اطراف پارک نپیوندند. امیرآباد غلغله است. نیش کوچکی ای که ندا در آنجا جان باخت، جمعیت ایستاده اند و شعار مرگ بر دیکتاتور می دهند. پیرمردی که می گوید ۸۰ سال دارد با خوشحالی می گوید دیگر کسی نمی ترسد. همه آمده اند. اینها رفتنی اند. بین اینهمه جمعیت ولی بر عکس سال ۵۷ یک عمامه به سر هم در میانمان نیست! انتقام خون

ندا را این مردم می گیرند! راست می گوید. مردم وضعیتر خوب درک کرده اند. ضعف و شکنندگی رژیم را دریافته اند. دیگر هیچکس نمی ترسد. پیر و جوان شعار می دهند. محکمتر و مصمتمتر از سه هفته پیش. خودرویی که در آن خانواده ای نشسته است و بوق ممتد می زند به آهستگی به سمت شمال خیابان امیرآباد در حرکت است. پسر خانواده سرش را بیرون آورده و به مردم می گوید: باز هم می خواهید مسالمت آمیز مبارزه کنید! نمی بینید که اینها اسلحه دارند! خواهرش هم با شعار مرگ بر دیکتاتور همراهیش می کند!! تنها عکس العمل من تکرار شعار با آنان و بالا بردن مشت است.

خود را سریعاً به اینترنت می رسانم و این گزارش را می نویسم. امشب خیلی داغ خواهد بود. شعارها بر بام ها غوغا خواهد کرد. زخمی ها و دستگیری ها هم کم نیست. هنوز هوا تاریک نشده، ایست های بازرسی را در گوشه و کنار گسترده اند با بسیجی های یونیفرم پوش. به خیال خود می خواهند ارباب کنند و به مردم حالی کنند که وضع فوق العاده است! چه حماقتی!! این هزاران هزار مردمند که امروز با حضور قدرتمند خود در خیابان ها به رژیم حالی کردند که هوا پس است! از بقیه شهرها هنوز خبری ندارم. ولی بدون شک ۱۸ تیر امسال در تهران، یک واقعه به شدت تاثیرگذار بر روند تحولات جاری خواهد بود. بدون شک. ■ گزارش

ارسالی برای نشریه دانشجویی بذر - ۱۸ تیر ۱۳۸۸

تصور میکند اگر همان چهره را به نسل جدید نشان بدهد، میتواند ۲۰ سال دیگر را هم عمر رژیم را تضمین کند. اما اشتباه میکند.

اولاً آن نسل ها به دلایل متعدد که جای بحث آن ها اینجا نیست، نه فقط از نظر نظامی بلکه از نظر سیاسی شکست خوردند، اما اینجا این رژیم است که ضربات سیاسی مهلکی را متحمل شده است. قاعده سیاست این است که از درون یک شکست وقتی میتوان به جلو راه بازکرد که عقب نشینی مناسبی را سازمان داد، اما اینجا رژیم راه عقب نشینی را برخورد بسته می بیند و پیشروی در سرکوب هم به بحران همه جانبه آن دامن میزند. ثانیاً، دیدیم پاکسازی مبارزان نسل های سابق نه تنها مانع شکل گیری جنبشی تازه نشد، بلکه نسلی جدید پا به راه گذاشت که جنبشی پرتوان را به راه انداخته است. نسلی که نفی و مبارزه با سی سال ستمگری را برپایه تجارب خود آموذ، جنگ و گریز مداوم با استبداد در چم و خم قوانین نظام را بطور روزمره تجربه کرد و از تمامی منافذ آن برای گرفتن حق خود بهره جست. و ناگهان در قیام دو هفته ای خود یک شبه ره صد ساله پیمود و عبور از خطر را متحقق کرد. زیرا با گفتن اصلاح طلبی به میدان آمد و با گلوله پاسخ گرفت.

نباید این دو قیام دو هفته ای در مقیاس ملی، و در ابعاد میلیونی رادستکم گرفت. این تجربه عظیم فعالین، کادرها و رهبران خود را می آفریند. با شرایطی که هست سرکوب نمیتواند مانع آن شود. شکارشکرک کنندگان در جنبش و کنشگران توسط دستگاه امنیت رژیم بیشتر آدم را به یاد نشانه گیری های هدفمند، Targeted، توسط ارتش آمریکا در عراق، بعد از پیروزی نظامی و شکست سیاسی می اندازد که همیشه غلط هدف می گرفت. رژیم نمی تواند رهبران و کادرهای جنبش در راه را بشناسد، نه برای آنکه آنها خود را مخفی کرده اند، بلکه به خاطر آنکه مبارزان، کنشگران و رهبران جدید از خون سینه ندا خواهند ریخت که گویا به نحوی نمادین از دهان او بیرون جهید و به فریادی تبدیل شد که همه جهان آن را شنید. رهبران جدید در قاب تظاهرات خیابانی و قیام جوانان علیه تقلب در زمانی مشخص منجمد نشده اند که رژیم بتواند آنها را در سایت سپاه پاسداران به نمایش بگذارد و به شیوه جرج بوش بگوید: bring 'em on. آنها در گستره تمام جامعه ایران و در دل مقاومت و مبارزه ای جای دارند که در کارخانه ها، مدارس، دانشگاه ها، بیمارستان ها و خانه ها برای احقاق حق جاری است و با جنبش جدید راه برای اعتدالی آن گشوده شده است.

جوانانی که این افتخار را دارند که جرعه های جنبش جدید را برافروزند، توانایی ها بسیار رابه نمایش گذاشته اند: استفاده از مبارزه قانونی را، کاربرد وسایل ارتباطی مدرن را، ظرافت های استفاده از تمایز بین تاکتیک و استراتژی را و آنها به همه، به رژیم، به جهاتیان، به خود، و به نسل های پیشین خود نشان دادند توانایی و شجاعت برپای خود ایستادن را دارند و وقتی مستقل برپا میخیزند همه قدرت ها، اعم از داخلی و خارجی در مقابل آنها کوچک می نمایند.

حالا خود رژیم آنها را مجبور کرده گفتن انقلاب را بیاموزند و بیاموزند. گفتن انقلاب برخلاف آنچه در این سی سال توسط نیروهای گوناگون القاء شده است به محدود کردن مبارزه در خیابان، به کاربرد غیرالزامی خشونت، به صرف نظر کردن از همه اشکال مسالمت آمیز و قانونی مبارزه، به بی اعتنایی از هر اصلاح جزئی در زندگی مردم اطلاق نمی شود. بلکه بیش و پیش از هر چیز عبارت است از گستراندن مبارزه در قاعده و بویژه در اعماق. آنجا که اکثریت مردم زندگی و کار میکنند، یا به عبارت بهتر توسط ستمگران از زندگی شایسته و کار محروم میشوند. آنجاست منبعی که قیام مردم را میتواند به انقلاب فراگیر تبدیل کند، معترضان را از محاصره نیروهای امنیتی برهاند، مبارزه را از شکلی به شکل دیگر تبدیل کرده و وسایل استمرار آن را فراهم کند.

گفتن انقلاب همچنان به آنها یادخواهد داد علیرغم اهمیت مبارزات قانونی و مبارزه برای اصلاحات و علیرغم اهمیت دنیای دیرتالی نوین و چهره سازی های ویژه آن، نمیتوان همه نیروهای خود را بی حفاظ در مقابل دشمن گذاشت تا هر وقت میخواهد آنها را به زنجیر بکشد، به گلوله ببندد یا زیر شکنجه در هم بشکند. تلفیق مبارزه علنی و مخفی در چارچوب رژیم ها ددمنش سرکوبگر ضرورتی است که از گفتن انقلاب جدانیست و هزینه های مبارزه را کم میکند نه زیاد.

نسل قدیم از مبارزه دلاورانه نسل تازه بسیار آموخت، نسل جدی نیز باید از مبارزه نسلی که در خون غرق شد و از خاوران بر میراث خود نظاره میکند بیاموزد. جنبش به راه افتاده است، رژیم مثل گرازخم خورده به خود می پیچد و شاخش را به هرجا که دم دستش میرسد فرو میکند. اما از طوفانی که افق خیر آن را میدهد غافل مانده است. در جنبش اعماق سنگر بگیریم، غافلگیرش کرده و قایق سوراخ سوراخ شده اش را در فرصت مناسب غرق کنیم. ۱۸ تیر ۱۳۸۸

در دهمین سالگرد ۱۸ تیر آزادی فوری زندانیان سیاسی را به حکومت اسلامی تحمیل کنیم!

ده سال پیش، پنجشنبه هفدهم تیر ماه سال ۱۳۸۷، دانشجویان در اعتراض به توقیف روزنامه سلام و در دفاع از آزادی بیان و قلم، در خیابان کارگر شمالی دست به تظاهرات زدند. مامورین انتظامی - امنیتی و نیروهای موسوم به لباس شخصی حکومت اسلامی، در نیمه شب جمعه هجدهم تیر ماه، به خوابگاه دانشجویان یورش بردند. در آن شب ظلمت، تعداد بی شماری دانشجو مضروب و مجروح شدند و به خوابگاه ها و وسایل شخصی دانشجویان خسارات زیادی وارد شد. عزت ابراهیم نژاد نیز در آن شب کشته شد.

پس از حرکت ارتجاعی «انقلاب فرهنگی» و بستن دانشگاه ها در سال ۱۳۵۹، واقعه ۱۸ تیر اولین حرکت اعتراضی گسترده دانشجویان بود. جریان آزادی خواهی جنبش دانشجویی علیه حکومت اسلامی که از ۱۸ تیر صف خود را از جناح های حکومتی جدا کرد و در این ده سال، با پشت سر گذاشتن فراز و نشیب هایی، در جهت آزادی خواهی و برابری طلبی گام های موثری برداشته است.

هجدهم تیر ماه، همچون ۱۶ آذر، به یک روز مهم اعتراضی دانشجویان شهرت یافت. مامورین حکومت نظامی شاه در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ به دانشگاه یورش بردند و سه دانشجو را به قتل رساندند و در ۱۸ تیر نیز مامورین حکومت اسلامی با حمله به کوی دانشگاه تهران، ورق دیگری را به کارنامه جنایت بی شمار خود علیه بشریت افزودند.

اعتراض دانشجویان به دنبال واقعه هجدهم تیر، که به اعتراض شش روزه دانشجویان معروف شد، نقطه عطف مهمی در تاریخ مبارزات جنبش دانشجویی بوده است اگرچه این مبارزه نابرابر شکست خورد اما مبارزات دانشجویان هرگز پایان نیافت و در اشکال مختلف در سراسر دانشگاه های ایران ادامه دارد.

امسال دانشجویان و مردم آزاده در شرایطی به استقبال هیجدهم تیر می روند که حرکت عظیم مردم ایران در سه هفته اخیر، کاخ های ظلم و ستم سران حکومت اسلامی و در راس آن علی خامنه ای و احمدی نژاد را به لرزه درآورده است. در این سه هفته اخیر، بیش از صد تن جان خود را از دست داده اند، صدها زخمی و بیش از هزار نفر زندانی شده اند، اما همچنان اعتراضات عمومی مردم به اشکال مختلف ادامه دارد. باین ترتیب، سران حکومت اسلامی بیش از هر زمانی ته تنها در نزد اکثریت مردم ایران، بلکه در نزد افکار عمومی مردم جهان نیز آدمکش و آزادی کش محسوب می شوند.

۱۸ تیر نیز فرصتی است تا بار دیگر حکومت اسلامی و نیروها و دستگاه های سرکوبگر آن را وادار کرد تا به خواسته ها و مطالبات بر حق مردم گردن بگذارد و با آزادی زندانیان سیاسی و به ویژه دستگیرشدگان اخیر، آزادی بیان، اندیشه، تجمع و دیگر حقوق و آزادی های فردی و جمعی را به رسمیت بشناسد. بی شک تنها با مبارزه متحدانه و همبسته دانشجویان، زنان، کارگران، نویسندگان، روزنامه نگاران، ویلاک نویسندگان، هنرمندان و مردم آزاده می توان به سانسور و ختنه، رعب و وحشت، ظلم و ستم حکومت اسلامی پایان داد.

کانون نویسندگان ایران (در تبعید)، ضمن گرامی داشت سالروز مبارزه هیجدهم تیر ۷۸ دانشجویان، از مبارزه همبسته و متحدانه آن ها با مبارزات اخیر مردم آزاده جامعه مان بر علیه حکومت اسلامی که دشمن درجه یک آزادی بیان و اندیشه و تشکل و تجمع است، حمایت و پشتیبانی می کند و همواره برای تغییر وضع موجود به نفع مردم آزاده می کوشد.

کانون نویسندگان ایران (در تبعید)
هفدهم تیر ماه ۱۳۸۸

هشدار!

نامه تعدادی از زندانیان سیاسی سابق به مجمع بین المللی

از آغاز «کودتای انتخاباتی» ۲۲ خرداد تا به امروز هزاران نفر در تهران و شهرهای دیگر ایران بازداشت و یا به قهر ناپدید شده اند. تعداد بازداشتی ها چنان زیاد است که غیر از زندان های رسمی و بازداشتگاه های مخفی و موقتی تعدادی از آنها را در زیر زمین وزارت کشور و همچنین در کمیی در اطراف تهران جاداده اند. خانواده های بازداشت شدگان در بی خبری و نگرانی بسر می برند. بازداشتها و ناپدید کردن انسانها به قهر، توسط سپاه پاسداران، نیروهای بسیج و زیر نظر وزارت اطلاعات و شبکه مخوف دادستانی ۲۰۹ زندان اوین، که به وزارت اطلاعات وصل است، صورت می گیرد. گزارشها حاکی است که شکنجه در زندانها برای گرفتن اطلاعات و وادار ساختن زندانی به اعترافهای دیکنه شده و پروژه اعتراف گیری گسترش یافته است. سانسور کامل رسانه های مان از انتشار همه ی فجایع است.

وزارت اطلاعات و دستگاه قضایی جمهوری اسلامی با اعترافات اجباری و ایجاد سناریوهایی از پیش تعیین شده، قصد دارند مسئولیت جنایتهای نیروهای انتظامی- امنیتی و لباس شخصی ها در خیابانها و نیز حمله به کوی دانشگاه تهران و شیراز در صبحگاه ۲۴ خرداد و ضرب و شتم و قتل دانشجویان را به بازداشت شدگان اخیر نسبت دهند. بیم آن می رود که این شیوه های رسوا ضمن ایجاد رعب و وحشت در بین مردم به اعدامهای سیاسی و سرکوب خشن در جامعه بیانجامد. خطر اعدامهای سیاسی جدی است.

زخم فجایی که در دهه ۶۰ در زندانهای ایران رخ داد، هنوز بر جامعه سنگینی می کند. ما، زندانیان سیاسی سابق عمیقاً نگران تکرار آن فجایع هستیم. ما بر پایه تجربه های تلخ مان می دانیم که شکنجه و اعدام چه اثرات ویرانگری به لحاظ جسمی و روانی بر شکنجه شدگان، خانواده هاشان و همچنین بر کل جامعه به جا می گذارد. ما شاهد شکنجه های وحشتناکی بودیم که بازجویان و شکنجه گران برای وادار ساختن زندانیان به توبه و انکار عقایدشان و همچنین مجبور کردن آنها به اعترافات ساختگی بکار می بردند.

ما ضمن هشدار به محافل دفاع از حقوق انسانی و ابراز نگرانی نسبت به خطر جانی بازداشت شدگان خواهان آن هستیم که کلیه زندانیان سیاسی در ایران بی قید و شرط آزاد شوند و شکنجه و اعدام لغو گردد. درخواست ما به ویژه متوجه نهادهای حقوق بشر بین المللی و سازمان ملل است که با امکانات و اختیارات خود مانع جنایتهایی گردند که هم اکنون در زندانهای ایران در حال وقوع است.

ما مصداق با دیگران از آقای بان کی مون، دبیرکل سازمان ملل می خواهیم که تا دیر نشده نماینده ویژه ای برای بازدید از زندانها به ایران اعزام دارد.

رونوشت به: آقای بان کی مون دبیر کل سازمان ملل متحد - شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد- سازمان عفو بین الملل - دیده بان حقوق بشر- فدراسیون بین المللی جوامع دفاع از حقوق بشر- کمپین بین المللی حقوق بشر در ایران.

امضاء ۱۱۶ نفر از زندانیان سیاسی سابق ایران. این اسامی را
میتوانید در سایت خبری اندیشه ملاحظه نمایید.

اعدام جوانان دستگیر شده با نام فروشندهگان مواد مخدر

هم اکنون از تهران با تماس تلفنی خبر دادند رژیم دست به اعدام جوانان دستگیر شده ای با نام فروشندهگان مواد مخدر زده است که این جوانان ندامت نامه امضا نمی کنند و در زندانها اعتراض های خیابانی خود را پذیرفته و در زندانها روبروی ماموران رژیم ایستادگی میکنند از مقامات مسنول جهانی بخواهیم تا از اعدام جوانان دستگیر شده بنام دزد و قاچاقچی و متجاوز جلوگیری کنند . این خبر از شخص موثقی که فرزند برادرش در تظاهرات دستگیر شده و جزو اعدام شده های دو روز پیش است داده شد . تمنا داریم این خبر مهم را برای جلوگیری از اعدامهای بیشتر جوانان به مردم جهان آگاهی دهید تا بگوش مسئولین موثر بین المللی برسد تا کاری بکنند. از سایت گزارشگران.

پاکستان : " ویتنام اوپاما "

یونس پارسا بناب

در آمد

خیلی از تحلیلگران بویژه چپ ، که اطلاعات نسبتاً جامعی درباره استراتژی جهانی دولت آمریکا در آغاز زمامداری باراک اوپاما دارند ، معتقدند که اوپاما به خاطر حفظ " محبوبیت " خود از یک سو و به جهت چرخش در سیاست آمریکا از سوی دیگر ، بالاخره و بتدریج نیروهای نظامی آمریکا را از خاک عراق در هجده ماه آینده تخلیه خواهد کرد . ولی او به خاطر نفوذ نظامیگری در تار و پود (متابولیزم) نظام جهانی سرمایه ، با توسعه ماجراجویی های نظامی در افغانستان ، جنگ های ساخت آمریکا را به پاکستان نیز گسترش خواهد داد . حمله نظامی آمریکا به افغانستان را رژیم بوش در سال ۲۰۰۱ آغاز کرد و سپس در جریان سال ۲۰۰۸ به بهانه تخریب و اضمحلال پایگاه های " تروریستی " هواپیماهای بی خلبان آمریکایی را به داخل پاکستان فرستاد . اما اکنون به نظر می رسد که این اوپاما است که می خواهد در " جستجو و نابودی تروریست های القاعده و طالبان " به خاک پاکستان حمله نظامی را آغاز کند . به نظر این تحلیلگران خیلی احتمال دارد که در دوره ریاست جمهوری اوپاما این مداخلات نظامی بالاخره پاکستان را به " پاشنه آشیل " و یا حتی بدتر به " ویتنام اوپاما " تبدیل سازد . علل نظامیگری های آمریکا در پاکستان و عواقب ناشی از سیاست های آمریکا را باید در متن موقعیت ژئوپولیتیک پاکستان در شبه قاره هند و آسیای جنوبی بویژه در مجاورت قرار گرفتن آن کشور در سرحدات غرب چین ، مورد بررسی قرار داد . در این نوشتار بعد از بررسی تاریخ تحول موقعیت ژئوپولیتیک پاکستان، به چند و چون کاذب بودن " نبرد جهانی علیه تروریسم " در ارتباط با واقعیات تاریخی عینی و زمینی در پاکستان می پردازیم .

موقعیت ژئوپولیتیک پاکستان

در طول " جنگ سرد " و بلافاصله بعد از استقلال کشورهای شبه قاره هند (هندوستان ، پاکستان ، بوتان ، سیریلانکا و...) ، هیئت حاکمه آمریکا با حمایت از کودتاهای نظامی تحت رهبری افسران طرفداران آمریکا (ایوب خان ، یحیی خان و ضیاء الحق) باعث الغای حاکمیت ملی ، نابودی نهادهای مدنی و تضعیف نقش قانون و نتیجتاً قطع پروسه سکولاریسم و جایگزینی آنها با مقررات نظامی آمیخته با قوانین دینی و مذهبی در پاکستان گشت . در نیمه دوم دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۶۰ ، حذف فعالیت های دموکراتیک و سکولار ائتلاف مختلف مردم و تحکیم نظامیگری در ارگان های دولتی پاکستان در خدمت منافع و اهداف سیاست های خارجی آمریکا در این دوره (که مصادف با ازدیاد فعل و انفعالات مربوط به جنگ سرد در شبه قاره هند بود) قرار گرفت . در این دوره آمریکا با تشبث و توسل به بهانه هائی مثل " جلوگیری از نفوذ و گسترش شوروی و کمونیسم " و نیز جلوگیری از نفوذ و اشاعه اندیشه های " کنفرانس باندونگ " و مواضع ضد امپریالیستی کشورهای عضو " جنبش غیر متعهدها " در میان روشنفکران و دولتمردان پاکستانی به تلاش افتاد که با استقرار دولت های کمپرادور نظامی ، فعالیت ها و سرریس های مخفی اطلاعاتی خود را در آن کشور گسترش دهد . با کودتای ۵ ژوئیه ۱۹۷۷ (سرنگونی دولت علی بو تو و آغاز دیکتاتوری ضیاء الحق) آمریکا موفق شد که کشور پاکستان را که از یک موقعیت ژئوپولیتیک کم نظیری برخوردار بوده است ، بطور کامل به حوزه نفوذ خود در شبه قاره هند و آسیای جنوبی ملحق سازد . بدون شک پاکستان از موقعیت ژئوپولیتیک مهمی در زمان جنگ سرد برخوردار بود . ولی بعد از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی و اعلام استقلال کشورهای آسیای مرکزی که همجوار پاکستان هستند ، اهمیت ژئوپولیتیک پاکستان افزایش یافت . برخلاف ادعاهای دولتمردان کابینه اوپاما ، هدف آمریکا از ازدیاد و تشدید عملیات نظامی علیه پاکستان در ماه های آغازین سال ۲۰۰۹ به هیچوجه " تضعیف ، سرکوب و شکست " طالبان ها و القاعده (که به زعم آنها هسته اصلی " بزرگترین مسئله " را در آن کشور تشکیل می دهند) نیست . طبق نظر آنهاست که با پاکستان آشنایی داشته و در مورد صورتبندی اقتصادی - اجتماعی پاکستان صاحب نظر هستند ، بزرگترین مسئله در پاکستان فقر مزمن و فراگیر و پی آمدهای منبعث از آن مثل گرسنگی ، سوء تغذیه بویژه بین کودکان و... است . در واقع ، هدف آمریکا اعمال هژمونی کامل خود بر این کشور است که در پروژه جهانی نظام سرمایه از اهمیت ژئوپولیتیک و استراتژیک بی نظیری برخوردار است . بعضی از جنبه های گوناگون موقعیت پاکستان و اهمیت سوق الجیشی آن عبارتند از :

۱ - پاکستان با ۱۷۵ میلیون نفر جمعیت پنجمین کشور پر جمعیت جهان و در ضمن ، دومین کشور پر جمعیت مسلمان نشین محسوب می شود . مردم پاکستان که به ملیت ها و اتنیک های متعدد فرهنگی و زبانی تعلق دارند ، به خاطر قرار گرفتن کشورشان در تقاطع استراتژیک (که کشورهای خاورمیانه ، آسیای مرکزی ، آسیای جنوبی و چین را بهم متصل می سازد) ، دارای رشته های فرهنگی ، زبانی و تاریخی مشترک با ملیت های ساکن آن کشورها می باشند .

۲ - برای انتقال و صدور نفت و گاز طبیعی از کشورهای آسیای مرکزی (جمهوری های سابق شوروی : قزاقستان ، ازبکستان و...) به کشورهای اروپا ، ژاپن و... تنها راه مناسب استفاده از بندر مهم پاکستان چون کراچی (واقع در سواحل دریای عرب و اقیانوس هند) می باشد .

۳ - پاکستان به عنوان بخشی از آسیای جنوبی در مجاورت سرحد شمال غربی چین قرار دارد . " تحدید چین " که نقطه گری در " هدف نهایی " پروژه جهانی آمریکاست ، بدون سلطه بلامنارح آمریکا بر پاکستان امکان پذیر نخواهد گشت . بر اساس این ویژگی ها و ملاحظات استراتژیک و ژئوپولیتیک است که تسلط بر پاکستان بخصوص در دوره پس از جنگ سرد به یک مهره مهم در محاسبات معماران پروژه جهانی ساختن " دکترین مونرو " (تبدیل مناطق استراتژیک جهان به " حیاط خلوت " آمریکا) تبدیل گشته است . در دوره جنگ سرد با اینکه آمریکا با کودتای نظامی ۱۹۵۸ و اعمال رژیم های دیکتاتوری ایوب خان و سپس یحیی خان از الحاق پاکستان به حلقه های " کنفرانس باندونگ " و " جنبش کشورهای غیر متعهد " جلوگیری کرد ، ولی بعد از کودتای ژوئیه ۱۹۷۷ علیه دولت سکولار و قانونی - علی بو تو و استقرار دیکتاتوری نظامی - مذهبی ضیاء الحق (و متعاقباً اعدام بو تو توسط کودتاچیان) بود که پاکستان بی وقفه به سمت روند جایگزینی قوانین نظامی و شرعی بنیادگرایانه پیش رفت و به پایگاه اصلی آمریکا در آسیای جنوبی و مرز شمال غربی چین تبدیل گشت . اشاره گذرا به مشخصه های دولت سکولار و ملی ذوالفقار علی بو تو دقیقاً نشان خواهد داد که چرا آمریکا به کودتای نظامی علیه آن دولت متوسل گشت .

ویژگی های دولت ذوالفقار علی بو تو

در دوره زمامداری علی بو تو که نزدیک به چهار سال (۱۹۷۷ - ۱۹۷۴) طول کشید ، دولت سکولار و غیر نظامی با تاکید بر اصل حاکمیت ملی و سیاست " غیر متعهد " در امور خارجی ، اقتصاد ملی را ارتقاء داده و از نفوذ شرکت های فراملی کشورهای مرکز در اقتصاد و اوضاع اجتماعی و فرهنگی پاکستان جلوگیری کرد . " حزب مردم پاکستان " که از حمایت اکثریت حوزه های انتخاباتی برخوردار بود ، دست به اصلاحات در داخل کشور و توسعه و گسترش روابط نزدیک با کشورهای فعال درون " جنبش کشورهای غیر متعهد " در گستره سیاست خارجی خود زد . بو تو رهبر حزب مردم از همان اوان فعالیت های سیاسی خود به عنوان وزیر امور خارجه در سال های آغازین دهه ۱۹۶۰ ، در همبستگی با اصول و آرمان های " کنفرانس باندونگ " و رهبران فعال کشورهای عضو جنبش غیر متعهدها خواستار سیاست خارجه مستقل و " غیر متعهد " در مقابل ابرقدرت های آمریکا و شوروی بود . او بعد از رسیدن به نخست وزیری در سال ۱۹۷۴ برنامه ملی سازی صنایع کلیدی را با حمایت " حزب مردم " به مرحله اجرا گذاشت . این امر باعث گشت که نفوذ شرکت های فراملی متعلق به آمریکا و کشورهای اروپای غربی به اندازه قابل توجهی در پاکستان کمتر گردد . اصلاحات اجتماعی و سیاست های ملی کردن صنایع از یک سو و تعقیب و ترویج اندیشه های " موازنه منفی " و سیاست های غیر متعهد در سیاست خارجی (امتناع از دادن امتیازات به دولت های مقتدر) از سوی دیگر شرایط را برای کودتای ضیاء الحق تحت حمایت و عنایت آمریکا در ۱۹۷۷ آماده ساخت

پی آمدهای منبعث از کودتا

در پی کودتای نظامی ۱۹۷۷ ، ساختارهای نسبتاً دموکراتیک دولتی از بین رفتند و پروسه های مشروطه طلبی ، تجددطلبی و سکولاریسم قطع شد و قوانین نظامی و شریعت اسلامی تحت دیکتاتوری ژنرال محمود ضیاء الحق که در سال ۱۹۷۸ به ریاست جمهوری رسید ، اعمال گردید . در دوره حاکمیت دیکتاتوری ضیاء الحق ملی سازی ها همراه با اصلاحات ارضی دوره زمامداری علی بو تو معکوس (" ملی زدانی ") اعلام گردید . رژیم ضیاء الحق که عمر آن نزدیک به ده سال (۱۹۷۸ - ۱۹۸۸) طول کشید ، با حمایت واشنگتن ساختارهای عرفی (سکولار) حکومت بو تو را تضعیف کرده و اندیشه ها و قوانین بنیادگرانی اسلامی را جانشین آنها ساخت . در این ده سال خشونت و سرکوب از طرف حاکمین در عرصه مسائل داخلی و باز کردن درهای اقتصاد پاکستان به روی هجوم

بازار آزاد " نولیبرالی یا نظارت صندوق بین المللی پول و بانک جهانی استخوان بندی اقتصاد نسبتاً ملی پاکستان را نابود ساخته ، بدهی های خارجی را افزایش داده و نابرابری و تنگدستی در بین اقشار مختلف مردم را گسترش داد . در این دوره پاکستان که از طریق فراملی های بویزه آمریکایی و مامورین عالیرتبه " سیا " کاملاً به یک مهره کمپادور تبدیل شده بود ، نقش کلیدی در سیاست جهانی آمریکا که می خواست دولت شوروی را درگیر عملیات نظامی در افغانستان سازد ، ایفاء کرد .

شوروی در باتلاق جنگ

به عقیده بخش قابل ملاحظه ای از مورخین سیاسی " جنگ سرد " درگیر ساختن شوروی در باتلاق جنگ افغانستان بخشی از پروژه سیاسی و پنهانی " سیا " بود که در سال های ریاست جمهوری جیمی کارتر در سال های ۱۹۷۶-۱۹۷۸ به مورد اجرا گذاشته شد . در ارتباط با پیشبرد این پروژه ، پاکستان نقش کلیدی در جریانات سیاسی افغانستان در سال های آخر دوره جنگ سرد ایفاء کرد . این نقش بعد از پایان جنگ سرد در عملیات مخفی سیا پهنه های وسیع تری چون آسیای مرکزی و خاورمیانه را نیز در بر گرفت . بعضی از مورخین سیاسی دوره جنگ سرد قویا اعتقاد دارند که کودتای ۱۹۷۷ علیه دولت علی بوتو و استقرار حاکمیت ضد ملی ضیاءالحق در واقع مقدمه ای بر آغاز پروژه پنهان " سیا " در کشیدن شوروی به باتلاق نظامی افغانستان در سال ۱۹۷۹ بوده توضیح اینکه در آوریل ۱۹۷۸ ، " حزب دموکراتیک مردم افغانستان " طی قیامی بر ضد محمد داوود خان (رئیس جمهور افغانستان) قدرت را در دست گرفت . بلافاصله بعد از تسخیر قدرت ، " حزب دموکراتیک " دست به اصلاحات ارضی ، گسترش آموزش و پرورش و برنامه های بهداشتی زده ، به زنان حق رای داده و از حقوق آنان دفاع کرد . پیروزی " حزب دموکراتیک مردم " که همواره در کمپ احزاب طرفدار دولت و حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی قرار داشت ، برای اولین بار یک کشور کلیدی از نظر ژئوپولیتیکی و سوق الجیشی را در آسیای جنوبی در حوزه نفوذ شوروی قرار داد . بلافاصله عملیات مخفی " سیا " در افغانستان از طریق پاکستان " اخته شده " به دو منظور به مورد اجرا گذاشته شد . آمریکا می خواست با تضعیف و نابودی حزب حاکم در افغانستان بتدریج شوروی را درگیر عملیات نظامی در آن کشور ساخته و به قول ژبیک برزیسکی (رئیس شورای امنیت ملی آمریکا در دوره ریاست جمهوری کارتر) ، افغانستان را به " ویتنام شوروی " تبدیل سازد . دوم اینکه هیئت حاکمه آمریکا در تلاش بود که از نفوذ شوروی به دیگر کشورهای آسیای جنوبی (از طریق افغانستان) جلوگیری کند . بر این اساس حمایت " سیا " از گروه ها و دسته های اسلامی از طریق پاکستان برای نابودی دولت سکولار افغانستان بویژه بعد از مداخله نظامی شوروی در آن کشور شدت یافت . بر مبنی منابع موثق ، جنگ پنهانی آمریکا در افغانستان و استفاده از پاکستان به عنوان " سکوی پرش " در دوران ریاست جمهوری کارتر و حتی ماه ها پیش از مداخله نظامی شوروی (در ۲۴ دسامبر ۱۹۷۹) آغاز گشت . شایان توجه است که در ۳ ژوئیه ۱۹۷۹ (نزدیک به ۷ ماه پیش از مداخله نظامی شوروی در افغانستان) ، کارتر اولین دستور العمل رسمی کمک های پنهانی برای حمایت از مجاهدین و دیگر نیروهای مخالف دولت افغانستان را امضاء کرد . سال ها بعد ، برزیسکی در مصاحبه خود با نشریه " نول آبرواتوار " گفت : در همان روز (۳ ژوئیه ۱۹۷۹) به رئیس جمهوری خاطر نشان کردم که این حمایت ، ارتش شوروی را وادار به مداخله خواهد ساخت . رابرت گیتس (که در حال حاضر وزیر دفاع در کابینه اوباما است و آن زمان معاون رئیس سازمان " سیا " بود) در خاطرات خود که اخیراً منتشر شده است ، اشاره می کند که سرویس های اطلاعاتی آمریکا مستقیماً از آغاز و حتی پیش از " تهاجم " شوروی درگیر ایجاد و هدایت حلقه های کمک رسانی به گروه های شبه نظامی مجاهدین و دیگر گروه های مخالف دولت افغانستان بودند . این کمک های وسیع و گسترده نظامی از طریق نهادهای دولتی پاکستان مشخصاً " سازمان اطلاعاتی پاکستان " انجام می پذیرفت . " سازمان اطلاعاتی پاکستان " بعد از سرنگونی دولت علی بوتو و استحکام قدر قدرتی ضیاءالحق تحت کنترل " سیا " قرار گرفته و در سال ۱۹۸۰ تعداد کارمندان آن به ۱۵۰ هزار نفر رسید . ترکیب کارمندان و کارکنان این سازمان مخوف متشکل از افسران نظامی ضد ملی ، بوروکرات ها و ماموران مخفی و خیرچین ها بودند که زندگی را بر مردم هم افغانستان و هم پاکستان تباہ کرده و آنها را از داشتن حق حاکمیت ملی و تعیین سرنوشت تاکنون محروم ساخته اند . نیم نگاهی تاریخی به فعالیت های این سازمان به روشنی نشان می دهد که جنب و جوش اخیر مردم پاکستان در جهت احیای یک دولت سکولار ، دموکراتیک و با ثبات بدون نابودی این سازمان (که به عنوان " اسب

تراوی " کاخ سفید نه تنها در پاکستان و افغانستان بلکه در جمهوری های سابق آسیای مرکزی به نفع نظام جهانی سرمایه عمل می کند) با شکست روبرو گشته و دوباره جو دلسردی ، یاس و حرمان را بویزه بین روشنفکران بیچار خواهد آورد .

فعالیت های سازمان اطلاعات پاکستان در سی سال گذشته

در سی سال گذشته (۲۰۰۹ - ۱۹۷۹) ، عملیات سازمان اطلاعات پاکستان به عنوان سازمان مرتبط با " سیا " نقش کلیدی و مرکزی در تدارکات و حمایت از شبه نظامیان مجاهد در افغانستان در آخرین دهه دوره جنگ سرد و سپس در پاکستان و هندوستان و کشورهای آسیای مرکزی (تاجیکستان ، ازبکستان و ...) در دوره بعد از پایان جنگ سرد داشته اند . بررسی این عملیات به روشنی نشان می دهد که اندیشه ها و فعالیت های بنیادگرانی های متنوع و متعدد دینی و مذهبی بر خلاف ادعاهای پست مدرنیست ها و طرفداران نظام جهانی سرمایه ، عمدتاً منبعت از پی آمدهای شکاف براندازانه حرکت سرمایه در فاز فطی جهانی شدن در دوره بعد از پایان جنگ سرد است . در اینجا فعالیت های سازمان اطلاعات پاکستان به عنوان یک محمل و نهاد مخوف و مجهز و رابطه آن در سی سال گذشته با نهادهای دولتی آمریکا منجمه " سیا " ، و افراد شاخص و معروفی مثل رابرت گیتس را مورد بررسی قرار می دهیم : در جنگ افغانستان که در سال ۱۹۸۰ شروع گشت ، سازمان اطلاعات پاکستان نمایندگی از " سیا " ماموریت یافت که برای گسترش مجاهدین افغانستان درگیر " سرپازگیری " گردد . در یک برهه زمانی که نزدیک به ده سال طول کشید (از ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۲) سازمان اطلاعات موفق شد که ۳۵ هزار نفر از کشورهای اسلامی و آفریقایی (و حتی از هندوستان و سریلانکا) را سرپازگیری کرده و به خدمت خود در آورد . تحت مراقبت و سرپرستی سازمان اطلاعات مدرسه های (حوزوی) در پاکستان - که توسط موسسات خیریه دولت سعودی مورد حمایت مالی قرار داشتند - برای " تبیین و تثبیت ارزش های اسلامی " تقویت شدند و سپس در دهه ۱۹۹۰ (بعد از فروپاشی شوروی و سقوط دولت " کمونیستی " افغانستان) در افغانستان نیز دایر گشتند . این اردوگاه ها تبدیل به " دانشگاه های مجازی " برای تربیت و پرورش مجاهدین و دیگر گروه اسلام گرا (که ضد کمونیست و ضد نیروهای سکولار بودند) گشتند . آموزش های پارتیزانی تحت حمایت سازمان اطلاعات و " سیا " اهدافی چون ترور و بمب گذاری خودروها را شامل می شد . ارسال مهمات نظامی به اردوگاه های آموزشی شورشیان مجاهد که در ایالت شمال غربی پاکستان در مجاورت مرز افغانستان زندگی می کردند از بندر کراچی واقع در جنوب پاکستان صورت می گرفت . شایان ذکر است که در دهه ۱۹۸۰ ، فرماندار ایالت شمال غربی پاکستان (سپهبد فضل الحق) اجازه تاسیس صدها تصفیه خانه هروئین را (با حمایت سازمان اطلاعات) در این ایالت صادر کرد . در آن سال ها کامیون هایی در حال که از کراچی ، اسلحه و مهمات " سیا " را برای مجاهدین حمل می کردند ، پس از تخلیه مهمات ، با باری از هروئین از این ایالت (شمال غربی) باز می گشتند . رانندگان این کامیون ها با در دست داشتن مجوزها و نامه های سازمان اطلاعات از هر گونه جست و جو و بازرسی پلیس در امان بودند . امروز همین قاچاقچیان هروئین انحصار کنترل بر تریاک افغانستان را به خود اختصاص داده و به بزرگترین منبع توزیع تریاک در جهان تبدیل شده اند .

نقش رژیم ریگان در ترویج بنیادگرانی

حمایت پنهانی سیا از مجاهدین افغان در پاکستان و سپس در افغانستان در زمان ریاست جمهوری راندل ریگان بیشتر گشت . هدف و منظور نهانی هیئت حاکمه آمریکا در گسترش حمایت از " جهاد " و " رزمندگان آزادی " در آن دوره (دهه آخر جنگ سرد : ۱۹۹۱ - ۱۹۸۱) چیزی به غیر از یک ضربه محکم بر شوروی در جهت نابودی آن " امپراطوری پلید " نبود . پروژه تسلط کامل بر پاکستان بعد از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد توسط کاخ سفید نه تنها قطع نگردید بلکه این دفعه پاکستان از نظر معماران گسترش " دکترین مونرو " در جهت پیشبرد هدف نهانی آمریکا یعنی " تحدید چین " نقش کلیدی تری از نظر ژئوپولیتیکی پیدا کرد . در رسیدن به هدف های خود هم در عصر جنگ سرد و هم در دوره بعد از جنگ سرد آمریکا به حمایت خود از مجاهدین افغان و دیگر گروه های بنیادگرا در افغانستان و پاکستان ادامه داد . اهم این حمایت ها عبارت بودند از : ۱ - آموزش و پرورش اعضاء و رهبران گروه های بنیادگرا مثل اسامه بن لادن با همکاری دولت مردان عربستان سعودی تحت رهبری شاهزاده ترکی الفیصل (بویژه در دهه ۱۹۸۲ - ۱۹۹۲) . ۲ - حمایت از ژنرال ضیاءالحق در برقراری شریعت اسلامی در پاکستان از طریق یک referendum قلابی در سال ۱۹۸۴ . ۳ - صدور بخشنامه شماره

۱۶۶ (بخشنامه تصمصیم راهبردی امنیت ملی ۱۶۶) از طرف رانلد ریگان مبنی بر "تسریع کمک های نظامی پنهان به مجاهدین" افغانی در پاکستان در سال ۱۹۸۵. ۴ - برپایی و اداره مدارس دینی و مذهبی در ایالات شمال پاکستان توسط اعضای فرقه وهابیان عربستان سعودی و کشورهای حاشیه خلیج فارس عمدتا با سرمایه گذاری های پنهان "سیا". ۵ - ارسال اسلحه و مهمات جنگی نزدیک به ۵۰ هزار تن در سال به مجاهدین و دیگر گروه های اسلام گرا در سال های ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۷. ۶ - پیشبرد روند آموزش و تلقینات مذهبی به منظور اطمینان از تضعیف و حذف نهادهای سکولار در پاکستان و افغانستان از طریق "آژانس توسعه بین المللی آمریکا" در سال های ۱۹۸۵ - ۱۹۹۱. ۷ - تعلیم و تربیت کودکان در افغانستان و شمال غربی پاکستان با استفاده از کتاب های چاپ دانشگاه نبراسکا - اوماها با هزینه آژانس توسعه بین المللی به زبان های فارسی دری و پشتون (در سال های ۱۹۸۵ - ۱۹۹۱) ۸ - صرف ۵۱ میلیون دلار برای برنامه های آموزشی توسط "آژانس توسعه" در سال های ۱۹۸۴ تا ۱۹۹۴. کمک های "سیا" به نیروهای بنیادگرا بعد از پایان دوره ریاست جمهوری رانلد ریگان ادامه یافت و معماران عملیات پنهانی حمایت در دوره رژیم جورج بوش (پسر) و بعد از جریانات مرموز ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، نقش کلیدی تر و برجسته ای در پروژه جهانی "جنگ علیه تروریسم" بعهده گرفتند. بسیاری از نواحی محاطه کاران حاکم بر کاخ سفید در دوره جورج بوش (۲۰۰۸ - ۲۰۰۰) مسولان عالی رتبه دوران ریاست جمهوری ریگان بودند. یکی از این نواحی محاطه کاران که نقش مهمی در پیشبرد سیاست آمریکا در پاکستان ایفاء کرد، ریچارد آرمیتاژ (قائم مقام وزیر امور خارجه آمریکا) در دوره اول رژیم بوش در سال های ۲۰۰۴ - ۲۰۰۰ بود. آرمیتاژ در دوران ریگان بعنوان معاون وزیر دفاع در بخش برجسته ای در پیاده ساختن بخشنامه ۱۶۳ دولت آمریکا مبنی بر تقویت و تداوم با ارتش و سازمان اطلاعات داشت. در همین زمان، پال ولفویتز در وزارت خارجه آمریکا متصدی یک هیئتی متشکل از افراد سرشناس نئونکان از جمله فرانسیس فوکویاما و زلمای خلیل زاد بود. این گروه در ایجاد و تدارک زمینه فکری مبتنی بر حمایت بیشتر آمریکا از گروه ها و سازمان های بنیادگرای اسلامی چون القاعده، طالبان افغانستان و پاکستان نقش و مشارکت داشت. رابرت گیتس که بعدها وزیر دفاع بوش و در حال حاضر (۲۰۰۹) نیز وزیر دفاع در کابینه اواما است، در آن زمان به عنوان معاون رئیس "سیا" نقش کلیدی در توسعه و ترویج بنیادگرایی اسلامی در پاکستان و افغانستان داشت. گیتس همراه ریچارد آرمیتاژ در ارتباط تنگاتنگ با سرهنگ آلور نورث، همگی در پیشبرد عملیات "ایران - کنترا" که بعدها از طرف ایرانیان ضد رژیم جمهوری اسلامی به اسم "ایران گیت" معروف گشت، دست داشتند. عملیات ایران - کنترا بطور قابل توجهی با جریان حمایت های پنهان گروه های اسلامگرا در پاکستان و افغانستان گره خورده بود. این گروه از نئونکانهای جوان که بعدا در آغاز دهه ۲۰۰۱ تحت رهبری بوش پسر قوه اجراییه (کاخ سفید) را قبضه کردند، در آن دوره با تهیه و فروش اسلحه و مهمات دیگر جنگی به رژیم جمهوری اسلامی (به منظور برافروخته نگهداشتن جنگ خاتمانسوز ایران و عراق) توانستند با حمایت مالی نیروهای ضد کنترا انقلاب مردم نیکاراگونه تحت رهبری ساندینیستی ها را سرکوب ساخته و نیز به حمایت مالی و نظامی و آموزشی خود از گروه های اسلامگرا در پاکستان و افغانستان ادامه دهند. به عبارت دیگر، نئونکان ها به دنبال ارسال و تحویل موشک های ضد تانک و دیگر مهمات جنگی به رژیم جمهوری اسلامی، سود فروش آنها را به حساب های بانکی ثبت شده (عمدتا در کشورهای اروپایی و خلیج فارس) واریز ساخته و سپس این پول های هنگفت را جهت تامین هزینه های نیروهای شبه فاشیستی و شبه نظامی ضد انقلاب (کنترا) در نیکاراگونه و مجاهدین اسلامگرا در پاکستان و افغانستان مصرف می کردند. قابل توجه است که در سی سال گذشته سازمان "سیا" به غیر از کمک به شبه نظامیان اسلامگرا و دیگر نیروهای بنیادگرا در کشورهای پاکستان و افغانستان، در ترویج کشت تریاک و تجارت هرونین دقیقا مثل ترویج و اشاعه اندیشه ها و فعالیت های بنیادگرایی نقش مهمی در پاکستان و افغانستان ایفاء کرده است که حائز اهمیت می باشد.

نقش "سیا" در ترویج تجارت مواد مخدر

پیشینه ترویج کشت و تجارت مواد مخدر در افغانستان و پاکستان به نحو تنگاتنگی با فعالیت های مخفی سیا در زمینه های سیاسی و نظامی در آن کشورها ارتباط داشته است. تا اواخر دهه ۱۹۷۰ (و تهاجم نظامی شوروی به افغانستان) کشت و تولید تریاک در افغانستان و پاکستان

برخلاف ادعای دولتمردان و نخبگان رسانه های گروهی جاری در آمریکا (محدود به بازارهای کوچک محلی در بخشی از ایالات مرزی این دو کشور بود و طبق مدارک و اسناد موجود، تولید محلی هرونین اصلا وجود نداشت. ولی بلافاصله بعد از مداخله نظامی شوروی به افغانستان و تصمصیم هیئت حاکمه آمریکا مبنی بر تبدیل افغانستان به "ویتنام شوروی" مامورین عالی رتبه "سیا" با حمایت و غنایت نئونکان های جوان در وزارت خانه های دفاع و امورخارجه آمریکا با آغاز عملیات مخفی نظامی خود در طی دو سال سرحدات افغانستان و پاکستان را تبدیل به عمده ترین تولید کننده هرونین در دنیا ساختند. در پناه حمایت و حفاظت سیا، مامورین سازمان اطلاعات با کمک بخشی از ارتشیان عالی رتبه پاکستان آزمایشگاه های متعدد هرونین را در مرزهای افغانستان و پاکستان بویژه در ایالت های شمال غربی و پشتون نشین پاکستان، تاسیس کردند. در شماره ۱۴ ماه مه سال ۱۹۹۰ روزنامه "واشنگتن پست"، گلبدین حکمتیار یکی از رهبران اسلامگرای افغانستان را - که نیمی از تسلیحات ارسالی آمریکا به افغانستان را از طریق پاکستان دریافت کرد - یکی از بزرگترین تولید کنندگان هرونین معرفی کرد. با اینکه آن زمان شکایات و اعتراضاتی درباره خشونت و جنایات حکمتیار و نقش او در قاچاق هرونین جریان داشت، با این همه "سیا" به اتحاد "غیر قابل انتقاد" خود با وی ادامه داد و بی پروا از وی حمایت کرد. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد رابطه نزدیک حکمتیار با "سیا" و یا با حلقه های مشخص سیا بعد از پایان جنگ سرد و شکست و سقوط دولت سکولار و "کمونیست" افغانستان ادامه یافت. امروز افغانستان طبق مدارک موجود به عمده ترین تامین کننده هرونین بازارهای اروپا و آمریکا تبدیل گشته و تقریبا تنها منبع نزدیک به ۹۰ درصد هرونین فروخته شده در تمام دنیا است. طبق گزارش میشل چوسودوفسکی (استاد رشته اقتصاد در دانشگاه اوتاوا در کانادا)، ۶۰ درصد بازار هرونین آمریکا در اختیار مافیای قاچاق هرونین از ایالت شمال غربی پاکستان قرار دارد و این تجارت در هفت سال گذشته (۲۰۰۸ - ۲۰۰۱) رونق بیشتری یافته است. از هنگام تجاوز و حمله نظامی آمریکا به افغانستان، تولید تریاک با ۳۳ برابر رشد از ۱۸۵ تن در سال ۲۰۰۱ به ۶۱۰۰ تن در سال ۲۰۰۶ میلادی رسیده است. در واقع از آغاز سال ۲۰۰۲ (دوماه و نیم بعد از حمله نظامی در نوامبر ۲۰۰۱) به این سو سطح زیر کشت تریاک در افغانستان ۲۱ برابر رشد یافته است. در سال ۲۰۰۷ افغانستان منبع و تامین کننده حدود ۹۳ درصد منابع جهانی هرونین شناخته شد. سود حاصل از تجارت مواد مخدر افغانستان (برحسب ارزش خرده فروشی) در سال ۲۰۰۶ متجاوز از ۱۹۰ میلیارد دلار تخمین رده می شود که بخش قابل توجهی از تجارت جهانی مواد مخدر را در بر می گیرد. با نگاهی به گذشته فعالیت های سیا در افغانستان و پاکستان می توان گفت که تلاش آمریکا در جهت استقرار کامل هژمونی خود بر افغانستان (که در اتصال کشورهای نفت خیز آسیای مرکزی به کشور پاکستان، نقش کلیدی بازی می کند) به رواج سرسام آور کشت تریاک و تولید هرونین از آن جان بخشید. نظامی سازی پاکستان و کودتای ۱۹۹۹ که به استقرار دیکتاتوری پرویز مشرف منجر شد نیز رابطه ای تنگاتنگ با ترویج کشت تریاک و تولید هرونین در افغانستان و پاکستان داشت.

جمع بندی ها

- ۱ - حمایت همه جانبه آمریکا از رژیم های نظامی پاکستان و تاسیس گروه های متعدد شبه نظامی اسلامگرا (بنیادگرا) در افغانستان در دهه ۱۹۸۰ با هدف تبدیل افغانستان به "ویتنام شوروی" بوسیله سازمان سیا تعبیه و تنظیم گشت.
- ۲ - ترویج اندیشه های بنیادگرا در بین مردم افغانستان، تضعیف و نابودی دولت های سکولار در پاکستان و افغانستان و اشاعه کشت تریاک و تجارت مواد مخدر (عمدتا هرونین) در این کشورها در خدمت هدف استراتژیکی آمریکا در دهه آخر دوره جنگ سرد در منطقه آسیای جنوبی بودند.
- ۳ - حمایت سیا از گروه های بنیادگرا مثل حزب اسلامی افغانستان، طالبان ها و القاعده و تقویت نظامیان و سازمان اطلاعاتی در پاکستان بهیچ وجه بعد از فروپاشی، پایان جنگ سرد و سرنگونی دولت "کمونیست" و سکولار نجیب الله در افغانستان قطع نگرددید و بلکه گسترش یافت.
- ۴ - هیئت حاکمه آمریکا بویژه جناح نئونکان ها، بعد از پایان دوره جنگ سرد در فقدان و نبود یک دشمن خارجی (خطر شوروی و کمونیسم) بلافاصله به فکر طرح و تنظیم یک دشمن خارجی جدید (که همیشه جزء جدایی ناپذیر تبلیغات برای تحریک افکار عمومی برای پیشبرد جنگ های خاتمانسوز "ساخت آمریکا" است) افتادند.
- ۵ - این دشمن خارجی جدید یعنی "تروریسم بین المللی" یک ساختار پیچیده، بغرنج و مرموز است. بطور ساده باید گفت که آمریکا در عین حال که یک تبلیغات بی نهایت بزرگی علیه تروریسم جهانی "براه انداخته است به رشد و نمو سازمان های تروریستی (عمدتا بنیادگرا و ضد سکولار و ضد کمونیست) نیز بطور مخفیانه کمک می کند. در فرهنگ سیاسی معماران پروژه جهانی آمریکا (جهانی ساختن "دکترین مونرو") بنا نهادن تروریسم

و حمایت پنهانی از تروریست های گوناگون برای مشروعیت بخشیدن به " جنگ علیه تروریسم " امری ضروری است .

۶ - بررسی چند و چون استفاده نونکان ها از گروه های تروریستی متعلق به خود عنوان " ابزار اطلاعاتی " از هنگام وقوع حادثه مرموز ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به این سو حائز اهمیت است . یکی از ویژگی های بسیار مهم نوع رابطه بین سازمان های متعدد اسلام گرای " تروریست " با سازمان " سیا " این است که آنها باید از نقشی که در صحنه شطرنج سیاست ژئوپلیتیکی جهان به نیابت از آمریکا بازی می کنند ، بی خبر بمانند . در تحلیل نهانی این " سیا " و دیگر سازمان های اطلاعاتی آمریکاست که به جای آنها (گروه ها و جنبش های بنیادگرا) " می اندیشند " .

۷ - به غیر از تهیه و تنظیم مسائل اطلاعاتی و وظیفه دیگر گروه های اسلامگرای تاسیس شده توسط " سیا " جذب پشتیبانی اقشار مختلف مردم در کشورهای مسلمان نشین است . منظور پنهان از این ماموریت شکاف اندازی بین ملیت ها و پیروان ادیان و مذاهب متنوع در کشورهای خاورمیانه ، آسیای مرکزی و جنوبی (در افغانستان ، پاکستان و هندوستان) است . هدف از این برنامه محدود کردن و تحت کنترل درآوردن مقاومت های سکولار و دموکراتیک گسترده است که نیات و " هدف نهانی " آمریکا را به چالش می طلبد .

۸ - فعالیت های و عملیات بنیادگرایان دینی و مذهبی در کشورهای مسلمان نشین بویژه در افغانستان و پاکستان شرایط ذهنی و اجتماعی را در جهت پذیرش دشمن خارجی جدید بین بخش قابل توجهی از مردم آماده می سازند . احتمالاً این امر بزرگترین ترفند (حداقل تاکنون) در حلقه های متعلق به جناح های طرفدار جنگ در آمریکا است زیرا بدون وجود یک دشمن ، جنگی نیز وجود نخواهد داشت .

۹ - هیئت حاکمه آمریکا باید دشمنی برای خود بسازد تا بتواند بدین وسیله ماجراجویی ها ، دخالت ها و گسترش نظامی مداوم خود را در سراسر جهان مشروع جلوه دهد . وجود یک دشمن خارجی (" خطر کمونیزم ") در دوره " جنگ سرد " و وجود دشمن خارجی (" تروریسم بین المللی ") در دوره بعد از جنگ سرد برای توجیه یک طرح و نقشه نظامی و تهاجمی - که ظاهراً و بخشا در " القاعده " ، " جماعت اسلامی " ، " لشکر طیبه " ، " جهاد اسلامی " و طالبان های افغانستان و پاکستان است - امری ضروری است که در تاروپود میلیتاریسم نظام جهانی سرمایه قرار دارد .

۱۰ - وجود یک دشمن خارجی در شرایط امروز جهان این توهم را که " جنگ سرد علیه تروریسم " واقعی و حقیقی است ، در اذعان عمومی مردم در آغاز هر جنگ تقویت و تثبیت می سازد . تقویت این توهم که توسط رسانه های گروهی " گوش به فرمان " در اذعان مردم دامن زده می شود ، دخالت های نظامی را به عنوان عملیات " انسان دوستانه " و مبتنی بر " اصل دفاع از خود " و غیره مشروع جلوه داده و گسترش می دهد . این امر همچنین به اشتعال توهماتی مثل " تلافی تمدن ها " ، " پایان تاریخ " و گفتن های چون " تینا " (آلترناتیوی وجود ندارد !) در بین اقشار مختلف مردم رواج می دهد . در حالی که " هدف نهانی " و استراتژی های اقتصادی و سیاسی نظام جهانی سرمایه پشت پرده " جنگ های گسترده تر در منطقه سوق الجیشی و بزرگ خاورمیانه و شبه قاره هند بخصوص پاکستان ، پنهان می ماند . در بخش نتیجه گیری بطور مختصر توضیح به نقش و موقعیت پاکستان در پروژه جهانی آمریکا می پردازیم .

نتیجه گیری

از دیدگاه تاریخی ، پاکستان در شصت سال گذشته نقش اساسی در پیشبرد " هدف نهانی " آمریکا ایفاء کرده است . در واقع پاکستان به خاطر موقعیت ژئوپلیتیکی خود به عنوان کشوری که مناطق خاورمیانه ، آسیای مرکزی و آسیای جنوبی را بهم متصل می سازد ، در محاسبات معماران پروژه جهانی نظام نقش کلیدی محسوب شده و نمایانگر قطب فعالیت های جهان سیاست است . بدون تردید ، هیئت حاکمه آمریکا بدون تسلط کامل بر پاکستان نمی تواند در پیشبرد هدف نهانی خود یعنی " تحدید چین " و نتیجتاً استقرار هژمونی بر کره خاکی کامیاب گردد . پاکستان با افغانستان ، ایران ، هندوستان و چین دارای مرزهای طولانی است . این کشور در سی سال گذشته در اجرای عملیات نظامی آمریکا و مفاد نقشه های جنگی و مداخلات نظامی پنتاگون از موقعیت برجسته ای بهره مند بوده و در دوره های دیکتاتوری های نظامی ضیاءالحق

و سپس پرویز مشرف نقش خود را به عنوان پایگاه آموزشی تشکیلات بنیادگرایان اسلامی (مورد حمایت آمریکا) که علیه چین در شین جان (ایالت شمال غربی چین) ، علیه هندوستان در کشمیر ، علیه افغانستان (از طریق ایالت شمال غربی پشتون نشین) و علیه ایران (از طریق بلوچستان پاکستان) مشغول فعالیت هستند ، بنحو نمائینی ایفاء کرده است . امروزه تقویت جایگاه بنیادگرایان توسط " سیا " در آن منطقه از جهان نه تنها به جناح های مختلف درون هیئت حاکمه آمریکا (که در درون کابینه اوایما مشغول رقابت با هم هستند) فرصت داده که پاکستان را به جولانگاه درگیری های " نیابتی " خود تبدیل سازند بلکه این احتمال را بوجود آورده است که پاکستان به عنوان

سکوی پرش " آمریکا در جهت پیشبرد هدف نهانی آمریکا ، تحدید چین ، مورد استفاده قرار گیرد . فغل و انفعلات و اشتعال تضادهای سیاسی و نظامی در شش ماه گذشته در پاکستان - رویارویی بخشی از ارتش پاکستان با بنیادگرایان از یک سو و همکاری بخش دیگری از ارتش همراه با مامورین عالیرتبه امنیتی سازمان اطلاعات پاکستان با آنها (بویژه با طالبان های پاکستان) از سوی دیگر و ازباید مداخلات نظامی و سیاسی آمریکا در امور داخلی پاکستان - نشان می دهد که بنیادگرایان و نظامیان در پاکستان و رابطه " نیابتی " آنان با نظام جهانی سرمایه سبب بی ثباتی و آشفتگی در پاکستان گشته و شرایط گسترش جنگ از افغانستان ، آن کشور را آماده ساخته است . اگر بنیادگرایان و متحدین آنها در ارتش و سازمان امنیت و اطلاعات پاکستان نتوانند با کمک " سیا " طی یک کودتای نظامی دولت نیمه سکولار و قانونی زرداری - گیلاتی را سرنگون ساخته و " نبیین و تثبیت شریعت اسلامی " را جایگزین آن دولت سازند ، در آن صورت بعید نیست که اوایما به بهانه اینکه مرزهای پاکستان " خطرناکترین منطقه در جهان است " جنگ " ساخت آمریکا " در افغانستان را به پاکستان گسترش داده و به پیش بینی و آینده نگری برخی از تحلیلگران که از پاکستان به عنوان " ویتنام اوایما " در سال های آینده یاد می کنند ، مهر تأیید بزنند .

منابع و مأخذ

میشل چوسدوفسکی ، " برهم زدن ثبات در پاکستان " ، در سایت " گلوبال ریسرچ " ، ۳۰ دسامبر ۲۰۰۷ .
۲ - آلفرد مک کوی ، " عواقب مواد مخدر : ۴۰ سال همدستی " سیا " در تجارت داروهای مخدر " در سایت " گلوبال ریسرچ " ، ۱ اوت ۱۹۹۷
۳ - یونس پارسا بناب ، " جایگاه و اهمیت کشورهای فلسطین و پاکستان در پروژه جهانی آمریکا " ، در نشریه " ایرانیان " ، چاپ واشنگتن ، سال دوازدهم ، شماره ۳۷۸ (جمعه ۱۷ خرداد ۱۳۸۷) .
۴ - استیون کینزر ، " براندازی " ، نیویورک ۲۰۰۷ .
۵ - دبیان کار بزجی ، " احتمال ارتباط سازمان اطلاعات پاکستان با صنعت مواد مخدر " ، در نشریه " ایندیا آیزور " ، ۲ دسامبر ۱۹۹۴ .
۶ - روزنامه " واشنگتن پست " ، ۲۳ مارس ۲۰۰۲ .
۷ - نشریه " چشم انداز ایران " ، شماره ۵۴ (اسفند ۱۳۸۷ و فروردین ۱۳۸۸) .
۸ - علی طارق ، " دوتل : پاکستان در سر راه پرواز قدر قذافی آمریکا " ، لندن ۲۰۰۸ .
۹ - اماتونل والرستین ، " افغانستان - پاکستان : " جنگ اوایما " ، اول آوریل ۲۰۰۹ در سایت
۱۰ - روزنامه " واشنگتن پست " ۱۶ آوریل ۲۰۰۹ .
در تاریخ ۲۰۰۹/۵/۴ تایپ شد

.....

*** پیوندها ***

سردبیر نشریه : منصور نجفی

mansour.nadjifi@telia.com

ایمیل روابط عمومی سازمان

public@rahekargar.net

تلفن روابط عمومی سازمان

0049-69-50699530

شماره فاکس سازمان

۳۳-۹-۴۴۵۵۸۰۴

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

سایت رادیو برابری

www.radiobarabari.net

سایت اتحاد چپ کارگری

www.etehadchap.org

سایت رادیو صدای کارگران ایران

www.sedayekargaran.com

نشر بیدار

www.nashrebidar.com

نشریه انگلیسی ایران بولتن

www.iran-bulletin.org

توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند ،

الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند .